

جستاری بر برنامه ریزی فضایی و نظام شهرسازی مبتنی بر ایدئولوژی سوسیالیسم

مسعود صفایی پور

دانشیار دانشکده علوم زمین و GIS دانشگاه شهید چمران اهواز

مهیار سجادیان

دانشجوی دکتری دانشکده علوم زمین و GIS دانشگاه شهید چمران اهواز

Mahyarsajadian@yahoo.com

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۱۰/۱۷

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۶/۴

چکیده

جامعه خواهی، جامعه گرایی یا سوسیالیسم، اندیشه ای سیاسی، اقتصادی و اجتماعی است که برای ایجاد یک نظم اجتماعی مبتنی بر انسجام همگانی می کوشد؛ جامعه ای که در آن تمامی قشرهای اجتماعی سهمی برابر در سود همگانی داشته باشند. این ایدئولوژی از گذشته بر تمامی عرصه ها اثرگذار بوده و امروزه نیز در چارچوب شاخه هایی از آن چون سوسیالیسم بازار، سوسیال دموکراسی، سوسیالیسم علمی، سوسیالیسم اسلامی و غیره همچنان اثرگذار می باشد. بنابراین جای تعجب نیست که شهرسازی نیز از ایدئولوژی سوسیالیسم به گونه ای متأثر شده باشد که از آن به حوزه شهرها و شهرسازی سوسیالیستی یاد گردیده و مطالعات فراوانی در سطح جهان در این باره انجام گرفته باشد. اما مسئله این است که در ایران به این مهم، بسیار کمتر از آنچه شایسته آن است؛ پرداخته شده است. لذا در این راستا، این پژوهش با روشی توصیفی-تحلیلی مبتنی بر مطالعات ژرفانگر و با بهره گیری از مطالعات کتابخانه ای و اسنادی به تحقیق پرداخت. یافته های تحقیق نیز در چارچوب نظام های برنامه ریزی فضایی و شهرسازی کشورهای اتحاد جماهیر شوروی (سابق)، اروپای شرقی و چین ارائه گردید. بر مبنای این یافته ها عدالت از دغدغه های این ایدئولوژی در برنامه ریزی فضایی و نظام شهرسازی بوده و در این راستا، هدف بلافصل یک شهرساز عبارت است از حذف موانعی که موجب منافع نابرابر شهروندان در شهرها می گردد در این ارتباط، از دیدگاه ایدئولوژی سوسیالیسم، انسان کانون هستی است که طبیعت با کمک دولت و بهره گیری از تکنولوژی می تواند به وسیله طرح های مهندسی مورد بهره گیری قرار گیرد. در این کشورها، نظام برنامه ریزی از بالا به پائین بوده است. همچنین بر مبنای یافته های تحقیق یک نگرش واحد در ارتباط با رابطه شهر و روستا و برنامه ریزی فضایی در این ارتباط مشخص نمی گردد. این نظام برنامه ریزی فضایی و شهرسازی دارای تفاوت ها و نیز تشابهاتی با نظام برنامه ریزی فضایی و شهرسازی کشورهای غربی می باشد که در متن پژوهش به آن ها اشاره گردیده است.

واژگان کلیدی: شهرسازی، سوسیالیسم، شوروی، چین

مقدمه

حساسیت عمومی اندیشمندان و مصلحان اجتماعی قرن نوزدهم نسبت به اوضاع اسفناک طبقات زحمتکش که بیش از هر کجا خود را در وضعیت نامطلوب و هرج و مرج، عدم سلامت، زشتی و برهم ریختگی شهرهای صنعتی متبلور می ساخت، در دوران انقلاب صنعتی پدیده ای عام بود. این پدیده برای بنیانگذاران پرسمان عمومی مارکسیسم و محورهای فلسفی آن قرار می گرفت. فلسفه مارکسیستی با تأثیرپذیری از تاریخ گرایی هگلی، مفهوم «ماتریالیسم تاریخی» را مطرح می کرد. ماتریالیسم تاریخی یک نوع روش تفسیر تاریخ است نه یک تفسیر طبیعت درونی انسان و نه یک بررسی انسان از نظر ماده. با این فلسفه شرایط مادی و فنی، بر آداب و رسوم و نهادهای اجتماعی و سیاسی و مذهبی حاکم می شود و اراده انسان در جریان تحول اجتماع، که وقوع آن غیر قابل احتراز است، ندارد. این مفهوم بر درک تاریخ به مثابه یک روند تک خطی تطوری بود که از یک «کمونیسم اولیه» آغاز می شد و پس از گذار از برده داری، فئودالیسم و سرمایه داری به مرحله سوسیالیسم رسیده و سرانجام به جامعه کمونیستی آرمانی مورد نظر آنها خاتمه می یافت. این دیدگاه حاصل مطالعات مارکس و انگلس بر تحول و تاریخ جوامع اروپایی بود. البته آنها در اواخر عمر خود امکان تحول های دیگر گونه ای را نیز از جمله از آنچه «شیوه تولید آسیایی» می نامیدند، پیش بینی می کردند، اما نتوانستند این مطالعات را به نتیجه برسانند لذا با این اوصاف، می توان شهرهای مبتنی بر ایدئولوژی مارکسیسم را در چارچوب سه نظریه مارکسیسم، کمونیسم و سوسیالیسم مورد توجه قرار داد. لذا در این پژوهش در ابتدا ضمن طرح مبانی این سه نظریه، به طرح ویژگی های شهرهای سوسیالیستی پرداخته و در انتها بر رهیافت های ناشی از تجارب مبتنی بر ایدئولوژی سوسیالیسم در مهمترین حوزه های شهری در جهان سوسیالیستی شامل اتحاد جماهیر شوروی، اروپای شرقی و چین پرداخته خواهد شد.

در سطح جهان، پژوهش های متعددی در این زمینه انجام یافته است. اما از معدود کارها در کشور می توان به پژوهش حاتمی نژاد و همکاران (۱۳۸۵) با عنوان « اثرات برنامه ریزی متمرکز سوسیالیستی بر تحولات برنامه ریزی و الگوهای توسعه و عمران شهری در شوروی» اشاره نمود. همچنین میناتور سجادی (۱۳۹۳) در پژوهشی مسئله شهر و عدالت سوسیالیستی را طرح نموده است.

مروری بر مبانی نظری ایدئولوژی سوسیالیسم

در ارتباط با این بخش، سه اصطلاح کمونیسم، سوسیالیسم و مارکسیسم می باید مورد واکاوی واقع گردد. زیرا علی رغم شباهت ها و اشتراکات فراوان، تفاوت هایی را نیز دارند :

۱) **کمونیسم:** در فرضیه های کارل مارکس و فردریک انگلس، کمونیسم جامعه ای است به اصطلاح بی طبقه با مالکیت واحد همگانی مردم بر وسایل تولید، برابری کامل اجتماعی همه اعضای جامعه . توضیح بیشتر اینکه ؛ کمونیسم از ریشه لاتین (commons) به معنی اشتراک گرفته شده است کمونیسم از قدیمی ترین مکاتب سیاسی دنیا است در سال ۱۸۴۸ «کارل مارکس» و «فردریک انگلس» در آلمان با انتشار مانیفست کمونیست حرکت تازه ای در نهضت کمونیسم جهانی به وجود آوردند.

۲) **سوسیالیسم:** سوسیالیسم یا جامعه باوری، اصطلاحی است که از واژه «سوسیال» به معنای اجتماعی در زبان فرانسه گرفته شده است، و معانی بسیار دارد، اما تعریف معمول این اصطلاح را در واژه نامه انگلیسی آکسفورد، چنین می توان یافت: «سوسیالیسم تئوری یا سیاستی است که هدف آن مالکیت یا نظارت جامعه بر وسایل تولید - سرمایه، زمین، اموال و جز آنها - به طور کلی، و اداره آن به سود همگان است» (داریوش آشوری، دانشنامه سیاسی، ۲۰۴). سوسیالیست ها در تصور خویش از دولت اختلاف نظر دارند: برخی آن را ابزار قابل اصلاح و در نهایت سودمند برای تغییرهای اجتماعی می دانند، برخی دیگر آن را تکیه گاهی برای جامعه سرمایه داری می دانند که سرانجام از میان خواهد رفت. علاوه بر طرز تلقی نسبت به دولت، انتظار پایان مالکیت خصوصی نیز از عناصر سوسیالیسم به حساب می آید.

سوسیالیسم همراه با توسعه سرمایه داری صنعتی در ابتدای قرن نوزدهم سر برآورد لکن نسبت به آن منتقد بود. سه نقد اساسی سوسیالیست ها بر سرمایه داری عبارتند از:

- اولین انتقاد سوسیالیست ها بر پایه نوعی برابری خواهی است که سرمایه داری از این خصلت بی بهره است.
- دومین انتقاد از سرمایه داری تقبیح آن اعمال و نهادهایی است که اجتماعی بودن و همکاری را در جامعه تضعیف یا سرکوب می کند.
- سومین انتقاد از سرمایه داری بر پایه تصور از آزادی قرار دارد که سبب می شود منتقدان آن به شدت از نحوه تلقی و بیان لیبرالیسم در مورد بازار آزاد انتقاد کنند (حافظ نیا و همکاران، ۱۳۹۱: ۲۳)

از نظر فلسفی و اقتصادی کمونیسم و سوسیالیسم دارای ریشه واحدی هستند و هر دو بر مالکیت عمومی و مسائل تولید تکیه می‌کنند، با این تفاوت که کمونیسم مرحله پیشرفت یا مرحله نهایی سوسیالیسم به شمار می‌آید. مارکس در آثار مختلف خود از «مانیفست» کمونیست گرفته تا کتاب «کاپیتال» تاریخ تحولات جهان را بر مبنای ماتریالیسم تاریخی، یا فلسفه مادی دیالکتیکی بیان می‌کند. مارکس تکامل و وسایل تولید و نحوه تملک و بهره‌برداری از این وسایل را زیر بنای تحولات اجتماعی می‌داند و تاریخ بشر را به صورت تاریخ جنگهای طبقاتی و منازعه بین ظالم و مظلوم و استثمار کننده و استثمار شونده بررسی و تجزیه و تحلیل می‌نماید.

۳) مارکسیسم: عنوان فلسفه مارکس و واضع فلسفه کمونیسم جدید است. این واژه از نام کارل مارکس بنیانگذار سوسیالیسم علمی گرفته شده است. به طور مختصر می‌توان اساس تفکر مارکسیستی را در موارد ذیل خلاصه نمود: الف) اقتصاد تعیین کننده مسیر تاریخ است و تاریخ جز جنگهای طبقاتی و مبارزه بین گروههایی که منافع اقتصادی آنها با هم متعارض است چیز دیگری نیست. بر اساس این تعبیر جنگهای طبقاتی در مراحل مختلف تاریخی ابتدا بین بردگان و برده‌داران، سپس میان فئودال ها و «سرف‌ها» یا دهقانان فقیر و بی‌زمین و بالاخره بین کارگران و سرمایه‌داران در می‌گیرد و سرانجام به پیروزی طبقه کارگر یا پرولتاریا و نفی کامل طبقات اجتماعی منتهی می‌گردد. در این تغییر دو عامل نقش حیاتی را بر عهده دارند: پیشرفت نیروهای تولید و روابط میان طبقات. از یک سو، پیشرفت تکنولوژی کارگزار اصلی تغییر است، اما از سوی دیگر، نبرد طبقات بر سر سازمان تولید به مثابه یک کل؛ و شکب کلی حیات اجتماعی است که تغییرات عمده را باعث می‌شود. با این وجود دو فرآیند مذکور بدین گونه در ارتباط هستند که رشد نیروهای تولید منوط به ظهور طبقه جدید است و همزمان تداوم سازمان اقتصادی و سیاسی موجود را نیز غیر ممکن می‌سازد. ب) دولت‌ها نقشی جز تأمین طبقه حاکم ندارند و در جوامع سرمایه‌داری دولت حافظ منافع صاحبان سرمایه‌ها و استثمار طبقه کارگر است این فشار و استعمار فقط هنگامی خاتمه خواهد یافت که مالکیت خصوصی، به ویژه مالکیت ابزار تولید از میان برداشته شود و طبقه کارگر حکومت را خود به دست خود بگیرند. پ) سومین عنصر در مارکسیسم تحلیل سرمایه داری جدید و پیشرفت آن بود که خود مارکس و مارکسیست های بعدی بیشترین کوشش خود را صرف آن کرده اند (طلوعی، ۱۳۹۰؛ باتامور، ۱۳۸۷).

مارکسیسم، شاخه های زیادی دارد که هر یک به زمان خودش، مکان خودش و دیدگاه خودش مربوط می شود؛ و هر یک تفسیر خود را با انتخاب بخشی از تقاریر مارکس و انگلس توجیه می کنند (توحیدفام، ۱۳۸۱: ۱۴۴). در همین ارتباط، مارکسیست فرانسوی «هنری لوفور» بیان می کند: «تنها یک نوع مارکسیسم وجود ندارد، بلکه انواع زیادی از گرایش ها، مکاتب، تمایلات و طرح های پژوهشی مارکسیستی وجود دارد. مارکسیسم در فرانسه هم جهت با وضعیت مارکسیسم در آلمان، ایتالیا، اتحاد جماهیر شوروی (سابق) یا چین نیست» (بلانت و ویلس، ۱۳۸۵: ۸۵).

در یک جمع بندی سوسیالیسم به عنوان مکتبی مبتنی بر اصالت جامعه و اشتراکیت ابزار تولید، و کمونیسم بیانگر مرحله ای ایده ال از چنین وضعیتی در جامعه، و بالآخره مارکسیسم یکی از نظریه پردازان چنین تفکری است.

روش تحقیق

این پژوهش از نوع بنیادی بوده که در انجامش از روشی توصیفی - تحلیلی ژرفانگر مبتنی بر مطالعات کتابخانه ای و اسنادی بهره گرفته شده است.

یافته های تحقیق

به طور کلی در ارتباط با محیط جغرافیایی، سوسیالیسم، همه نارسائی های محیط جغرافیایی را ناشی از عملکردهای سرمایه داری می داند. فلسفه سیاسی سوسیالیسم انقلابی، روی تولید بر مبنای نیاز اجتماعی و کیفیت محیطی تأکید می کند. محیط را نه تنها در مفهوم طبیعت، بلکه بیشتر در مفهوم اجتماعی آن جستجو می کند. در تحلیل مناسبات میان جامعه و طبیعت، غالباً خط مارکسیستی را تعقیب می کند. از این رو، بحران ها و تخریب محیطی را در ماهیت سرمایه داری می داند و اغلب طرفداران بوم محوری را بورژوا و مخالف مشی انقلابی می شناسد. این نوع نگرش در اتحاد جماهیر شوروی بدین صورت تبلور یافت (شکوئی، ۱۳۸۲):

- در روابط انسان و طبیعت، تفکرات حاکم بر فضای اجتماعی و اقتصادی شوروی، بازتابی از نگرش انسان محوری از جهان بود. در این نگرش، انسان کانون هستی به شمار می آمد و علت وجودی

جامعه بود. بدینسان، انسان به همان نحوی که با طبقات جامعه معرفی می شد به همان اندازه نیز به عنوان بازیگر اصلی به شمار می آمد. یعنی نقش مهمی در تاریخ دارد. با چنین نگرشی، طبیعت مورد بهره برداری قرار می گرفت.

• طبیعت، قلمرو انسانی به شمار می آمد. انسان به وسیله طرح های مهندسی از طریق تغییر مسیر رودها و آبیاری مناطق خشک و نیمه خشک بر طبیعت مسلط می شود. لذا در زمان استالین، طرح های عظیم آبیاری به وسیله برنامه ریزان به انجام رسید که بیانگر توسعه ملی مردم شوروی بود. جغرافیدانان و دانشمندان شوروی با توجه به دو نگرش فوق معتقد بودند که مسائل محیطی را می توان با کمک دولت و تکنولوژی حل کرد، منابع جدید غذایی به وجود آورد و منابع محیطی را به صورت منطقی به خدمت گرفت.

در نوشته های اولیه مارکس، چنین اظهار نظر می شود که در نظام سرمایه داری، وحدت انسان و طبیعت از میان می رود. در نوشته های بعدی مارکس، او به یک نوع جبر اقتصادی، تأکید می کند. بدینسان که عامل مصرف در یک حد وسیع، جایگاه انسان را در طبیعت معلوم می دارد. بعد از مارکس، انگلس نیز غارت محیط های طبیعی را در انقلاب صنعتی محکوم می کند.

در همین راستا، شهر صنعتی برای مارکسیسم عرصه اساسی تبلور نظام سرمایه داری و میدان اصلی نبرد برای پیروزی زحمتکشان صنعتی (پرولتاریا) برای سرنگون کردن نظام سرمایه داری به حساب می آمد (فکوهی، ۱۳۸۵: ۱۶۹).

بنابراین، از دیدگاه نظریه مارکسیستی، شهر عرصه ای است از مبارزه طبقاتی و هدف بلافصل یک شهرساز عبارت است از حذف موانعی که موجب منافع نابرابر شهروندان در شهرها می گردد (پاپلی یزدی و سناجردی، ۱۳۹۱: ۵۰). توضیح آن که، مارکس و انگلس معتقد بودند که در ذات شهر عنصر تضاد نهفته است و این تضاد ذاتی نمادهای متفاوتی می تواند داشته باشد. در شهر است که برای اولین بار تقسیم جمعیت به دو طبقه اصلی (پرولتاریا و بورژوا) آشکار می شود. تقسیمی که دقیقاً بر اساس تقسیم کار و مالکیت ابزار تولید از جمله زمین استوار است (هاروی، ۱۳۷۶: ۲۱۶).

مارکس و انگلس در نوشته های متعددی ضمن لزوم تغییر وضعیت نابسامان کارگران، پندارهای آرمانشهرگرایان را با عنوان «سوسیالیسم تخیلی» به باد مضحکه و حمله گرفتند. باور آنها این بود که

پیشنهادات آن اندیشمندان راه به جایی نخواهد برد، مشکل از نظر آنها در طراحی شهری و در سازمان یافتگی امور جاری نبود، بلکه کل نظام باید زیر و رو می شد. از این رو آنها رویکرد سوسیالیستی خود را «علمی» می نامیدند و بر آن بودند که تنها با این رویکرد می توان به سوی تغییرات اساسی در وضعیت مردم شهرها رفت.

این را هم نباید ناگفته گذاشت که بنیانگذاران مارکسیسم در حملات خود به همان سختی آنارشیست ها را چه آنارشیسم انقلابی و عملگرایی «میشل باکونین» را و چه آنارشیسم فردگرایانه «ماکس اشتیرنر» و چه آنارشیسم تعاونگرا و اصلاح طلبانه «پیر ژوزف پرودون» نیز هدف می گرفتند (فکوهی، ۱۳۸۵: ۱۶۹).

در شهرهای مبتنی بر مارکسیسم، نظام برنامه ریزی بالا به پایین، برنامه ریزی سفت و قدرتمندانه دولت مرکزی با نگاه بخشی و غیر مشارکتی که به طور مشخص در دولت شوروی سابق یافت می شد از ویژگی های شهرهای قرار گرفته در این حوزه ایدئولوژیکی است (مهدیزاده، ۱۳۸۵).

تاکنون پژوهشگران غربی تحقیقات وسیع و متعددی در مورد چگونگی ساختار، شکل و سیاست های دولتی شهرهای سوسیالیستی انجام داده اند. همچنین رابطه میان سیاستهای سوسیالیستی کشورهای بلوک شرق، توسعه شهری و طراحی و ساخت شهرهای جدید در این کشورها مورد بررسی قرار گرفته است. از هشتاد سال قبل تا فروپاشی اتحاد شوروی، در کشورهای اروپای شرقی همواره سعی بر آن بوده است که شهرسازی بر اساس ایده های سوسیالیستی و بر اساس منافع طبقه کارگر استوار باشد. پس از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ در روسیه شوروی تمام سعی سران انقلاب بر آن بود که سوسیالیسم تاثیر خود بر همه ارکان زندگی شهری و ساختار شهرها نشان دهد. نتیجه این کوشش ها، شهرهایی بودند که به نوعی می توان آنها را باغشهر دانست. با این همه به اعتقاد اکثر صاحب نظران، شهرهای سوسیالیستی در بیشتر زمینه ها از سایر مدل های شهری متمایز می باشند (اوفستروفسکی، ۱۳۸۷).

سوسیالیست ها برای از بین بردن ستیز طبقاتی و نابرابری اجتماعی، معتقدند محصولی که اجتماع تولید کرده است، باید به اجتماع واگذار شود، یعنی به طور کامل مالکیت خصوصی را نهد و آن را عامل اصلی قشر بندی و نابرابری اجتماعی می دانند. از نظر آنها دولت قدرت مطلق حاکم بر شهر است (تقوایی و تبریزی ۱۳۷۹: ۱۷۱). به عبارت دیگر، در آموزه های سوسیالیسم به اصالت جمع، مالکیت دولتی و برنامه ریزی متمرکز اقتصادی تاکید شده است. بنابراین تعاریف عدالت از سوی اندیشمندان وابسته به این مکتب فکری حول دو مفهوم نیاز و برابری می چرخد. مارکس به عنوان بزرگترین فیلسوف این مکتب

برابری وجودی انسان ها فراموش کرده و برابری انسان ها را نه بر مبنای استحقاق راستین بلکه بر مبنای ثروت و دسترسی به ابزار تولید دانسته و بهره گیری افراد را از حقوق و مزایای جامعه، بر این اساس دانسته است. در نظام مطلوب مارکس به عنوان نظامی عادلانه همواره یک شعار مطرح می شود «از هر کس به اندازه توانش و به هر کس به اندازه نیازش». دیوید هاروی نیز وابسته به این مکتب فکری معتقد به اصل «توزیع عادلانه از طریق عادلانه» در رسیدن به عدالت در شهرهاست. بر این اساس وی سه معیار نیاز، منفعت عمومی و استحقاق برای عدالت اجتماعی تبیین کرده است (داداش پور و همکاران، ۱۳۹۴: ۷۸).

در همین راستا قابل ذکر است؛ بر اساس عدالت مارکسیستی که برپایه توزیع برابر ثروت استوار است؛ عدالت اجتماعی به معنای عدالت اقتصادی و تولید و توزیع یکسان کالا است که تحت سیستم متمرکز قدرت حکومتی انجام می گیرد. دستاورد آن، اقتصاد متمرکز برنامه ریزی شده ای است که در این سیستم سه سطح وجود دارد (حاتمی نژاد و همکاران، ۱۳۸۸):

- ملی
- بخشی یا گروهی
- ناحیه ای یا منطقه ای

در واقع، یکی از نکات اساسی که در کشورهای مارکسیستی به هنگام برنامه ریزی دیده می شود، پیوستگی و ارتباط نزدیک میان برنامه ریزی ناحیه ای و شهری است و اقتصاد برنامه ریزی شده شهری، شهر را نه به صورت جدا و جزیره ای، بلکه با واحد ناحیه و در سطح ناحیه می نگرد. بنابراین همه مسائل و معضلات ناحیه و شهر را در یک کلیت می پذیرد (تقوایی و تبریزی، ۱۳۸۴: ۱۷۲).

در همین راستا، در رابطه با ارتباط شهر و روستا، نیز، گفتنی است مارکسیست ها زیر ساخت اقتصادی و تشکیل مازاد را لازم ترین و تعیین کننده ترین شرط پیدایش شهرنشینی در تاریخ به حساب می آورند. تکامل و رشد شهرنشینی در این دیدگاه محصول تقسیم فزاینده کار از یک سو میان شهر و روستا و از سوی دیگر در درون شهر در نظر گرفته می شود. به طور کلی از نظر ماتریالیسم تاریخی شهر به عنوان سازمان یابی فضای تقسیم کار در یک شیوه تولید معین در نظر گرفته می شود (پاپلی یزدی و رجبی سناجردی، ۱۳۹۱: ۲۶۸).

مارکس و انگلس در ادامه تحلیل خود سعی دارند این نظریه را با مشخص کردن هر چه بیشتر خصایص شهر روشن نمایند، در حالی که به هر حال بر تقابل شهر و روستا تکیه دارند، بر اساس خطوط اصلی مطالعات و نظریه آنان، عظیم ترین نوع تقسیم کار مادی و فکری جدایی شهر و روستاست. در این مورد باید نکته بسیار مهمی را روشن نمود و آن اینکه شهر قبل از هر چیز محل کار فکری است. علاوه بر این در همان حال موجودیت شهر لزوم ایجاد تشکیلات اداری پلیس، مالیات ها و غیره و یا به طور خلاصه، لزوم ایجاد سازمان های عمومی را، که عموماً منبعث از سیاست کلی است، در بر دارد. پس محتوای تقسیم کار و علاوه بر آن، روابط قدرتی که شهر را بر روستا مسلط می کند بدین ترتیب است: فقط در شهر و از زمان به وجود آمدن شهر است که موضوع اداره کردن و مدیریت قانونی مطرح می شود. شهر محل ظهور کنترل مالی و به همین ترتیب کنترل ایدئولوژیک است. شهر محلی است که در آنجا در مورد روش مادی اجتماع و به همین ترتیب روش اخلاقی، مذهبی و... شکل های آگاهی اش تصمیم گرفته می شود.

این نقش شهر با خصیصه های ثانوی ای که باز هم در قطب مخالف خصیصه روستا قرار دارد تبیین و حفظ می شود. شهر را واقعیت تمرکز جمعیت، تمرکز ابزار تولید سرمایه، تمرکز لذات و تمرکز احتیاجات، به وجود می آورد، در حالی که روستا واقعیت دیگری دارد که درست در نقطه مقابل واقعیت شهر است. یعنی انزوا و پراکندگی را ارائه می دهد. تمرکزی که شهر ارائه می دهد نمایانگر لزوم سازمان دادن است. این سازمان در روستایی که بر ارکان خانوادگی تکیه دارد زائد است. شهر لزوماً این سازمان را به خصوص به خارج از خود و به روستایی که پیش از پیش تحت تسلطش است تعمیم می دهد، زیرا در مقابل شهر نیروهای پراکنده ای قرار دارند که از نظر مالکان حکمرانی که مجبور به جنگ در دو جبهه هستند دور می ماند، یک جبهه روستاییانی که طبعاً تولیدکننده تحت سلطه را تشکیل می دهند و دیگری جبهه پورژوازی در حال تشکیل شدن است (پاپلی یزدی و رجبی سناجردی، ۱۳۹۱).

در همین راستا، به اعتقاد مانیفیست حزب کمونیست (۱۸۴۴)، پورژوازی روستا را تحت تسلط شهرها درآورده است، همچنین به وجود آورنده شهرهای بسیار زیادی بوده و جمعیت شهری را در مقایسه با جمعیت روستایی به طور فزاینده ای افزایش داده و بنابراین قسمت بسیار زیادی از جمعیت کشور را از حماقت زندگی روستایی نجات داده است. از نظر رادیکال های خوش بین، با اعتقاد به حرکت رو به جلوی تاریخ، شهر مردم را از کمبودها و موانع زندگی روستایی از راه اعطای تجربه تداوم قدرت جمعی به آنها نجات داده است (شورت، ۱۳۹۰: ۲۷).

آنها بر این اعتقاد بودند که شهری شدن گامی در جهت انقلاب کمونیستی است؛ زیرا شهر مکانی است که کارگران به شکل توده های عظیم در آن متمرکز می شوند و امکان پیدایش روابط جدیدی فراهم می آید؛ جایی که طبقه کارگر می تواند سازمان یابد و به آگاهی دست یابد. مارکس معتقد بود که شرایط کار در شهرها و تماس کارگران با یکدیگر این آگاهی را به پرولتاریا می دهد که خود را به عنوان یک طبقه شناسایی کند. در این حالت، پرولتاریا شکل تازه ای از کنترل گروهی را به ابزار تولید اعمال خواهد کرد. این مسأله سبب خواهد شد که انقلاب در توسعه یافته ترین و شهری شده ترین مراکز سرمایه داری به وقوع خواهد پیوست (احمدی پور و لشگری، ۱۳۹۱: ۱۶).

پس از مارکس و انگلس، در تداوم مارکسیسم، مسئله تضاد شهر و روستا همچنان به عنوان محور اصلی مباحث مارکسیستی از جمله و به ویژه در روسیه باقی ماند. که تبلور آن را در جناح اکثریت (بلشویک) و «نارودنیکی ها» (حزب خلقیون آنارشیت) دید.

گرایش اول در مارکسیسم روسی، در اندیشه های «لنین» مبتنی است. که بر نقش طبقه کارگر و جایگاه فضایی این طبقه تأکید می شد و شهرها از اولویت های اساسی برخوردار بودند. به همین دلیل انقلاب روسیه با شعار صنعتی کردن کامل کشور آغاز شد و یکی از نخستین اقدامات آن به وجود آمدن شبکه گسترده برق در سراسر کشور بود که به نوعی زندگی شهری را در همه جا گسترش می داد. گرایش ضد روستایی در انقلاب روسیه که از پندارهای لنین ریشه می گرفت، کاملاً آشکار بود. به همین دلیل تلاش می کردند شهری کردن را با سرعتی عجیب و با ضایعات انسانی بسیار هولناک به پیش ببرند (فکوهی، ۱۳۸۵). شاهد آن که، در سال ۱۹۱۳، تنها ۱۸ درصد مردم شوروی در شهرها زندگی می کردند این نسبت در سال ۱۹۷۹ به ۶۲ درصد جمعیت رسید. روشن است که این افزایش جمعیت شهری بیشتر از طریق مهاجرت های روستایی حاصل گشت؛ به گونه ای که میان سال های ۱۹۵۹-۱۹۲۷ میلادی تقریباً ۴۳ میلیون نفر از روستاها به شهرهای شوروی مهاجرت کردند (شکوئی، ۱۳۶۵: ۱۷۲).

البته، این روند غیر قابل انفکاک با احداث و ایجاد شهرهای جدید بوده است. قبل از فروپاشی اتحاد شوروی طبق آمار ۲۲۰۰ شهر جدید، موجود بوده، که در حال حاضر در روسیه کنونی ۱۰۴۵ عدد آنها وجود داشته و بقیه در جمهوری های استقلال یافته است. نکته حائز اهمیت اینکه، ۱۵۲۵ شهر جدید بعد از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ در این کشور (شوروی) ایجاد شد. بهره برداری از معادن و منابع انرژی با هدف ایجاد صنایع و

توزیع جمعیت و یا ایجاد مراکز تحقیقاتی و علمی در اقصی نقاط این کشور؛ و از همه مهمتر، تسهیل در طرح ریزی سرزمینی با ایجاد یک فضای مناسب زندگی برای کارگران که در بخش صنعت کار می کردند؛ و نیز تقویت پایه های اقتصادی ناحیه نفوذ، از مهمترین اهداف ایجاد شهرهای جدید بودند (طلاچی، ۱۳۸۴). در مجموع اهداف اصلی سیاست شهری شوروی سابق در احداث شهرهای جدید را می توان بدین صورت توضیح داد (حاتمی نژاد و همکاران، ۱۳۸۸: ۷):

۱) محدود کردن رشد شهرهای بزرگ و تقویت شهرهای جدید اقماری کوچک و متوسط تا با انجام آن چه که آمریکایی ها آن را به کار بردن زور برای توسعه می نامیدند، بتوانند صنایع و جمعیت سرزمین اروپایی را به سوی شرق در نواحی وسیع ماوراء اورال هدایت کنند.

۲) بهره برداری از منابع عظیم نفت و چوب زغال سنگ در سیبری و سازندگی مناطق دور افتاده و عقب مانده

۳) طراحی شهرها یا حفظ محیط زیست و بناهای تاریخی و مصون ماندن زمین های کمیاب کشاورزی از توسعه شهری

۴) نابرابری کمی و کیفی مسکن و خدمات حمایتی در شهرها و نیز اختلاف سطح زندگی شهری و روستایی کاهش یابد.

شهرهای جدید در نواحی بکری که به تازگی از منابع طبیعی آن ها بهره برداری می شد، به وجود آمدند و همچنین به موازات تقویت کل استخوان بندی شهری نواحی شهری که بنیان و اساس آن ها بر پایه مراکز و مجتمع های بزرگ صنعتی استوار بود، ایجاد گردیدند (همان، ۲).

البته، لازم به ذکر است، سوسیالیست ها با استناد به عقاید انگلس که معتقد بود «شهرهای بزرگ میراثی از گذشته هستند که در آینده بایستی کنار گذاشته شوند» و با تأکید بر سخنان لنین که در فرجام خویش، بر لزوم توزیع متعادل جمعیت در سطح شهر و کشور برای از بین بردن تضاد شهر و روستا تأکید داشت، سعی نمودند (استروفسکی، ۱۳۶: ۱۳۷۸). اما، با این وجود، فشار بر روستائیان در فرآیند موسوم به «جمععی کردن» تولید کشاورزی افزایش و ادامه یافت و میلیون ها نفر از آنها در این روند کشته شدند. روستاها اغلب تخریب شدند و جای خود را به شهرک های صنعتی - کشاورزی در قالب «سوخوزها» و «کلخوزها» دادند، و شهرهای شوروی اغلب دچار همان مشکلاتی شدند که اروپای قرن نوزدهم شاهد آن بود (فکوهی، ۱۳۸۵: ۱۷۱).

ابداع و بکارگیری برنامه ریزی متمرکز در راستای حل مسائل و مشکلات شهری و ایجاد تحولات در توسعه اقتصادی بر اساس مداخله همه جانبه دولت استوار شده بود که معیار برنامه ریزی هر سه سطح بیان شده در توزیع و مبادله کالا تحت نظارت و برنامه ریزی دولت صورت می گرفت (میناتورسجادی، ۱۳۹۳: ۴۲).

اما در گرایش دوم (نارودنیکی ها)، بحث این بود که، شهرهای بزرگ محصول سرمایه داری هستند و در آرمانشهر کمونیستی هیچ جایی ندارند. این گرایش های ضد شهرسازانه به پیشنهادهایی برای ساختارزدایی از مناطق مرکزی و تجاری و سرانجام به ترجیح دادن شهرهای کوچک نظیر شهرهای کارگری و پیوند بخش های کشاورزی و صنعتی و انتقال فرهنگ شهری به حوزه های روستایی انجامید. بدین سان که بردن فرهنگ شهری و بخشی از امکانات شهر به حوزه های روستایی و از میان بردن تفاوت های شهر و روستا از طریق انتقال فرهنگی از سیاست های فضایی بود. در همین راستا، برای غلبه بر انزوای سنتی مناطق روستایی، کوشش می شد شهرهای کوچک و متوسط به شکل خوشه ای در گروه هایی قرار بگیرند که ارتباط درونی و خدمات مناسب آنها از طریق مراکز منطقه ای تامین شود.

بنابراین، در شهرنشینی روسیه (اتحاد جماهیر شوروی سابق) دو مرحله همواره در جریان بوده است:

- ۱) جمعیت روستایی به جاذبه های شهری می اندیشد و به شهرها مهاجرت می کند.
- ۲) در عوض شهرنشینان به جاذبه های محیط های طبیعی فکر می کنند و علاقه مند هستند که در مجاورت طبیعت سالم اقامت کنند؛ در نتیجه حوزه های روستایی را جهت سکونت انتخاب می کنند. طبق این طرز تفکر در دهه ۱۹۷۰-۱۹۸۰ شهرنشینی ثانوی در حوزه های روستایی شکل می گیرد که از مشخصات آن وجود نیروی انسانی ماهر در حوزه های روستایی بوده است (پاپلی یزدی و رجبی سناجردی، ۱۳۹۱).

این سیاست در شوروی سابق باعث محدود شدن رشد شهرهای بزرگ و تقویت شهرهای جدید و کوچک گردید که نتیجه آن، به زعم آنها، بهره وری بهتر از منابع طبیعی و معدنی به خصوص نفت، زغال سنگ، چوب از مناطق دور افتاده و عقب مانده در راستای سیاست توسعه منطقه ای گردید (زیاری، ۱۳۷۸: ۱۰۴).

اما رابطه شهر و روستا در انقلاب چین و در قالب نظریات «مائوتسه تونگ»، رهبر این انقلاب دگرگون شد. مائو نظریات کلاسیک مارکسیسم را مورد تجدید نظر اساسی قرار داد و نتیجه گرفت که طبقه دهقان می تواند در صورت عدم وجود طبقه کارگر (مورد چین) در موقعیت طبقه انقلابی قرار بگیرد. مائو بر این نکته تأکید می کرد که شهرهای استعماری یا شبه استعماری همچون شهرهای چین نه مرکز طبقه کارگر صنعتی بلکه مرکز فساد و وابستگی اقشار وابسته به استعمار و به مالکان بزرگ اراضی هستند که گروه بزرگی از «لومپن پرولتاریا» (اقشار انگل، فقیر، بی ریشه و بی فرهنگ شهری) را نیز در خود جای داده اند. بنابراین، انقلاب باید نه از شهرها بلکه از روستاها آغاز شود و با محاصره این شهرهای مرکز فساد، آنها را در دست گرفته و سالم سازی کند. از این رو، در مارکسیسم چینی تمایلات روستایی و ضد شهری قدرتمندی وجود داشت که خود را به خصوص در طول فرآیند موسوم به «انقلاب فرهنگی» در سال های دهه شصت میلادی ظاهر کردند (فکوهی، ۱۳۸۵: ۱۷۱). بنابراین برای رفع نابرابری های شهری و روستایی، صنعتی و کشاورزی، برنامه های دولتی فراگیری ارائه گردید (گیلبرت، ۱۳۷۵: ۱۰۵). در این برنامه های دولتی، حکومت چین بر سه موضوع اساسی و محوری تأکید بسیار داشته است (تقوایی و تبریزی، ۱۳۸۴: ۱۷۱):

۱) از میان بردن نابرابری میان مناطق شهری و روستایی؛

۲) از میان بردن نابرابری میان صنعت و کشاورزی؛

۳) از میان بردن نابرابری میان کار فکری و کار دستی.

سیاست های شهری-روستایی چین بسیار واقع بینانه بود و به همین دلیل تا حد بسیار زیادی عملی شد. این امر با کنترل رشد جمعیت، ایجاد اشتغال در روستاها و جلوگیری از مهاجرت روستائیان و سیاست کنترل زمین شهری-روستایی و سیاست های مسکن سازی و غیره میسر شد (پاپلی یزدی و رجبی سناجردی، ۱۳۹۱).

تمایل مشابه چینی ها، بعدها در برخی از کشورهای آسیای جنوب شرقی و به خصوص در طول حکومت هونناک «خمرهای سرخ» در کامبوج (۱۹۷۹-۱۹۷۵) نیز ظاهر شد. خمرهای سرخ با حرکت از رویکردی کاملاً ضد شهری (با همان استدلال مائوئیستی) دست به تخلیه شهرها زدند و همه مردم را در اردوگاه های کار اجباری جای دادند و شروع به قتل عام همه روشنفکران، طبقات انگل، خرده بورژوازیهای فاسد شهری

و غیره کردند که حاصل این کار کشتار نزدیک به ۲ میلیون نفر در کامبوج یعنی یک سوم جمعیت این کشور شد (فکوهی، ۱۳۸۵: ۱۷۱).

اما در ارتباط با شهرها؛ تنها در دهه ۱۹۷۰-۱۹۸۰ است که مارکسیست ها به طور نظام مند به نقش فضا توجه کردند. شهر به عنوان حاصل ناآگاهانه کنترل جامعه به وسیله طبقه سرمایه دار، نظیر رشد «ناخواستۀ» زاغه ها، و هم به عنوان عنصری آگاهانه شکل گرفته است. به منظور افزایش کنترل جامعه از طبقه سرمایه دار کارهایی نظیر تسطیح برای بازسازی و یا ساختن مسکن کارگری دیده شده است. اینها ابزار کالبدی جهت استهلاک مازاد اجتماعی است، گرچه وسیله ای نیز برای بالابردن کارآیی در تولید است. ولی هدف اصلی بالا بردن کارآیی تولید به وسیله طبقه غالب نیست. به علاوه اشکال کالبدی مختلف چنین کارآیی ای را ممکن می سازند. بنابراین عامل کلیدی، کنترل فرآیند تولید و مازادی است که حاصل می شود. از دیدگاه مارکسیستی این امر سیر تکامل شهر را در مراحل تجاری، صنعتی و سرمایه داری شرکتی تقویت کرده و خصوصیت اصلی هر یک از این نوع شهرها را بیان می کند.

این نظریه که شهر را حاصل تضادهای تاریخی می داند، ایجاد مناطق حاشیه ای را، نظیر محله هایی که هنوز کاملاً تحت تسلط چنین تضادهایی قرار نگرفته اند، پیش بینی کرده و تقسیم طبقه حاکم را مثلاً بین بورس بازان زمین و سرمایه داران صنعتی مورد تأکید قرار داده است. این نظریه شهر را حاصل توالی بلندمدت تاریخی دانسته و بر این اساس خصوصیات مترادف و متضاد زیادی را که یا از گذشته به جا مانده و یا مربوط به تبلور اولیه شهر هستند می پذیرد. این نحوه بیان، ارزش هایی همچون برابری کنترل به وسیله استفاده کننده، مطلوبیت کشمکش و تکامل اجتماعی را در خود دارد (همان).

درواقع، مارکسیست ها نخست حاشیه نشینی را بیرون ماندن از بخش مدرن در یک اقتصاد دوگانه می دانستند، اما با تعریفی دوباره آن را به عنوان شرایط ایجاد شده در سایه مراکز سرمایه داری پیشرفته معرفی کردند و حاشیه نشینی را پدیده ای تحمیلی بر تهی دستان دانستند (ادل، ۱۳۷۵: ۹۳).

در همین راستا، در شهرهای سوسیالیستی منطقه بندی شهر اصولی است و شهر ارگانیک چند هسته ای مبتنی بر سلسله مراتبی است. مرکز شهر سازمان های اداری، آموزشی، اجتماعی و فرهنگی واقع شده اند و دورتر از مرکز، مناطق صنعتی سازمان یافته و در کنار آن اماکن مسکونی طبقه فعال قرار دارد که به وسیله محورهای ارتباطی با منطقه صنعتی در ارتباط است و در عین حال با نوار سبزی از آن منطقه جدا می

شود (فرید، ۱۳۶۸). در ساختار شهرهای سوسیالیستی، ساختمانهای بزرگ تجاری و مالی به صورت پراکنده در نواحی بیرونی در حول جاده های حلقه بخش دوم شهر شکل گرفته اند. بخش تجاری مرکز شهر CBD به مفهوم آنچه که در شهرهای غربی وجود دارد، در شهرهای سوسیالیستی دیده نمی شود.

با چنین ساختاری، شهرهای سوسیالیست بر دو گونه اند: برخی از شهرها از مراکز قدیمی صنایع و بازرگانی هستند یا نقش های گوناگون دارند که بر اثر رشد شتابان صنایع بر پایه اقتصاد سوسیالیستی دگرگونی هایی ژرف پذیرفته اند. گروهی دیگر، شهرهای نوپایی هستند که در نواحی روستایی پرجمعیت در راستای تولید صنعتی پدید آمده اند. شهر فولادسازی «دوناووراس» و «وارپالتا» برای صنایع شیمیایی از آن جمله اند (همان).

اما، در یک جمع بندی کلی، ساختار فضایی شهرهای سوسیالیستی را می توان به شرح زیر تقسیم نمود:

۱- مرکز تاریخی، هسته میانی برای توسعه تجارت و خدمات قبل از جنگ سرمایه داری (جنگ جهانی دوم)

۲- منطقه تحول، منطقه با تراکم پائین، ساختمان های سوسیالیستی: مراکز خرید، تجمع ادارات، و قسمت از ساخت با مسکن آپارتمانی ترکیب شده اند،

۳- منطقه ای با قطعات و بلوک های ساختمانی با فضای توسعه نیافته که نتیجه فرآیندهای طبیعی و فرسودگی ساختمانهای آپارتمانی در پائین شهر است،

۴- منطقه حومه پیرامون با الگوی کاربری زمین تفریحی، صنعتی، کشاورزی که از کاربری مسکونی تفکیک شده اند.

۵- خیابان های منظم، عریض و در تضاد با بافت مجاور خود و نقاط عطف دولت مدار که به نسبت درجه اهمیتشان در ساختار قدرت، رتبه بالاتری از عطف بودن را در سیمای شهری اختیار کرده اند، الگوی ساماندهی منظر شهری در این شهرهاست که در این بین خیابان به عنوان مهمترین صحنه مبارزه برای اشغال فضا (گام اولیه و اساسی برای پیروزی) در نظر گرفته شده است (میناتور سجادی، ۱۳۹۳: ۴۱).

در این بین؛ به گونه فشرده، ویژگی های زیر را می توان برای شهرهای سوسیالیستی برشمرد (حاتمی نژاد و عبدی، ۱۳۸۶: ۲۰۳):

- مردم در ساختمان ها و مجموعه های بزرگ زندگی می کنند.

- محلات قدیمی به شرط داشتن ساختمان های تاریخی، به ویژه هندسی، مورد حفاظت قرار گرفته و محله های قدیمی آسیب دیده در جنگ جهانی دوم، با احتیاط لازم و با همان طرح پیشین بازسازی شده است.
 - بخش اداری و فرهنگی شهر گسترش یافته و بر عکس، بخش بازرگانی شهر به سبب نبود بازار و بازرگانی آزاد محدود مانده است.
 - در محله های مسکونی، هماهنگی اجتماعی به چشم نمی خورد؛ اما آپارتمان ها بر حسب تقدم درخواست کنندگان و با در نظر گرفتن کار افراد به آنان داده می شود.
 - کوچه های نوسازی همراه فضاهای وسیع با آینده نگری ویژه ساخته شده و بدین سان از تراکم خوابگاهی در این محله ها کاسته شده است.
 - شبکه شهری، همخوان با فعالیت و تخصص شهرها که یکسره صنعتی هستند، شکل یافته و سعی شده است شهرها نافشرده سازمان یابند و بخش صنعتی شهر با فضاهای خالی، که به طور کلی برای گسترش فضای سبز در نظر گرفته می شود، یکسره از بخش اقامتگاهی آن جدا باشد.
 - در یک محدوده مشخصی از شهر، سطح اشغال شده توسط فعالیت های صنعتی بالاست.
 - شهرهای قابل گسترش در جهان سوسیالیستی، شهرهای کشاورزی هستند که برای زندگی کشاورزان و عرضه خدمات به آنان ساخته شده اند. در این شهرها، ساختمان های اداری از دیگر ساختمان ها جدا است.
 - تراکم با فاصله گرفتن از مرکز شهر افزایش می یابد که سطوح صنعتی و مجتمع های مسکونی اجتماعی برای کارگران را نیز در محورهای بیرونی شهر جانمایی کرده اند.
- بر سر هم می توان گفت که در جامعه مارکسیستی، شهرها از دو بخش قدیمی و نوساز تشکیل شده و بازرگانی، به ویژه بازرگانی خصوصی رونق چندانی نداشت. محله های شهری تفاوت چندانی با هم نداشتند و یکنواختی خاصی در آن ها به چشم می خورد که به مقتضای نقش شهر برنامه ریزی شده بود. گرچه در برخی از این شهرها رشد مسکن هماهنگ با رشد جمعیت نبود، اما رقابت در زمینه بازرگانی و تبلیغات کاهش یافته و بر تجهیزات عمومی و منابع مصرفی جمعیت شهری افزوده شده بود (تقوایی و تبریزی، ۱۳۸۴: ۱۷۳).

به طور کلی، از نظر تاریخی، سیاست خانه سازی در کشورهای سوسیالیستی و از جمله شوروی سابق در پی آن بوده است که عدالت و برابری را تأمین و تضمین کند و تفاوت های اندازه و کیفیت خانه ها را برای گروه های مختلف اجتماعی به حداقل برساند. اما از سوی دیگر، مسکن و نیز خدمات شهری پدیده های جنبی بودند که ارزش و اهمیت توجه زیاد را نداشتند، زیرا که نوشته های اولیه ماکسیستی بر روی تولیدات کارخانه ای متمرکز بود؛ بنابراین نابرابری های موجود در این بخش ها نیز می توانست با در دست گرفتن تولید به وسیله کارگران به سهولت رفع شود. لذا اهمیت سرمایه و نیروی کار بومی و مسائلی که به کنترل آنها مربوط می شد پیوسته مورد بی اعتنائی قرار می گرفت. از این رو احداث خانه های شهری و آپارتمان های باغچه دار و منازل تک خانواری در اکثر شهرهای بزرگ مجاز نبود و به جای آن ساختمان های مرتفع و پرتراکم ساخته شد. این سیاست تأثیر جدی بر تراکم، پراکندگی و ترکیب شهرها گذاشت (پاپلی یزدی و سناجردی، ۱۳۹۱).

در حقیقت دو عامل مهم و کلیدی ساختار فضایی شهرهای سوسیالیستی را شکل می دهند

۱- مالکیت همگانی و غیر منقول بودن فضاهای شهری از جنبه اقتصادی، یعنی دولت به آن مفهوم که در نقل آلت دست سرمایه دار باشد، وجود ندارد و دولت تسلط کامل بر بازار دارد.

۲- نفی خصوصی سازی و اشتراکی ثروت در فضاهای شهری از جنبه اجتماعی (شوای، ۱۳۸۸).

۳- اقتدارگرایی حکومت مرکزی

در همین راستا و در اثر تأثیر از این نگرش، در کشورهای سوسیالیستی و حتی در سال های پس از انقلاب های کمونیستی، پروژه های توسعه شهری و منطقه ای، طراحی شهری، حمل و نقل و... توسط دولت برنامه ریزی، اجرا و شدیداً بر آن نظارت می شد، چرا که این برنامه ها از نظر سران این کشورها دارای اهمیت سیاسی و اجتماعی بود و هم می توانست نشان دهنده قدرت و صلابت این دستگاه ها باشد (عسکرزاده و خادمی، ۱۳۸۹: ۶۸). بنابراین، قلمروی عمومی نقطه تصادف و تعارض عرصه حکومتی و عرصه شهروندی است. یعنی همان اندازه که حکومت گران برای اشغال آن تلاش می کنند، مردم نیز تلقی و خواست های خود را در این قلمرو پیگیری می کنند (میناتور سجادی، ۱۳۹۳: ۴۱).

اما از مهمترین انتقادهایی که بر شهرهای سوسیالیستی وارد می گردد، می توان به موارد زیر اشاره نمود:

• نگرش مکانیکی به حیات و نادیده گرفتن آن به عنوان جریان در حال حرکت و پویا با ایجاد

فضاهای مسکونی-خدماتی بر اساس ایده برابری

- یکی کردن سبک زندگی و به تبع آن نادیده گرفتن و نفی تاریخ و معنویت منجر به از دست رفتن کیفیت های بسیاری در زندگی انسان های شهرهای سوسیالیستی شد که هویت از جمله آنهاست.
- در شهرهای سوسیالیستی نظم خشک و دستوری، تنوع اجتماعی پدیدآورنده شهرها را از آنها گرفته است. به گونه ای که همه این شهرها به توده های مشابه و یکنواخت از بناها و عناصر نمادین حکومتی تبدیل شده اند.
- عدم پیوستگی با گذشته یا تاریخ گریزی (میناتورسجادی، ۱۳۹۳، ۴۴)
- اصولاً در هنگام برنامه ریزی و پس از آن، مجالی برای بررسی بازخورد های انسانی و نتایج حاصل از برنامه ریزی، نظیر کاربری، تغییر کاربری، تراکم و مسائلی از این دست نبوده است.

ویژگی شهرهای اتحاد جماهیر شوروی (سابق)

بعد از انقلاب ۱۹۱۷ به ویژه از اواخر دهه ۱۹۲۹ اتحاد جماهیر شوروی به سرعت به صنعتی شدن روی آورد و روابط انسان و طبیعت و تفکرات حاکم بر فضای اجتماعی و اقتصادی شوروی بازتابی از نگرش انسان محوری از جهان بود و جغرافیدانان و دانشمندان شوروی معتقد بودند که مسائل محیطی را می توان با کمک دولت و تکنولوژی به طرز مؤثری حل کرد (حاتمی نژاد و همکاران، ۱۳۸۸: ۲).

بر همین اساس، ابداع و بکارگیری برنامه ریزی متمرکز در راستای حل مسائل و مشکلات شهری و ایجاد تحولات در توسعه و عمران شهرها و در کل اقتصاد یک سرزمین در نظام سوسیالیستی در شوروی انجام پذیرفت که بر اساس کلیت عمومی عوامل تولید و مداخله همه جانبه دولت استوار گردیده بود. این تدارکات در قالب برنامه های توسعه به اجرا گذاشته شد (همان، ۱). نخستین برنامه ۵ ساله در سال ۱۹۲۸ به اجرا گذاشته شد. برنامه دوم در سال ۱۹۳۲ به مرحله اجرا درآمد. برنامه سوم به دلیل وقوع جنگ جهانی دوم معوق ماند، ولی به مجرد پایان گرفتن جنگ، نظام برنامه ریزی متمرکز در قالب برنامه های ۵ ساله همچنان ادامه پیدا کرد (منصور، ۱۳۶۳: ۱۲۵).

بنابراین، در شوروی سابق، هدف های اسکان در سطح ملی بر سیستم یکپارچه و متمرکز، با برنامه ریزی بلند مدت و جامع اقتصادی، اجتماعی و کالبدی استوار بود. نهادهای دولتی کارخانه سازی را انجام می دادند و جمعیت را با صدور مجوز «پروپیسکا» کنترل می کردند (زیاری، ۱۳۸۲: ۵۹).

در همین چارچوب، اصل نزدیکی مناطق مسکونی به بخش صنعت برای بهره برداری کامل از این بخش، در ساخت و مکان یابی واحدهای مسکونی، در اتحاد جماهیر شوروی و نیز اروپای شرقی، اصلی غالب و کارکردی بود (تقوایی و تبریزی، ۱۳۸۴: ۱۷۴).

معماران و اقتصاد دانان شوروی به موازات اجرای طرح های جدید صنعتی پشتیبان ساختن محورهای استقرار به جای احداث شهرهای جدید بودند که می بایست در طول جاده ها کشیده شوند و مردم را در مناطقی جای دهند که با تسهیلات لازم تجهیز شده و در نزدیکی کارخانه ها و مزارع قرار داشته باشند.

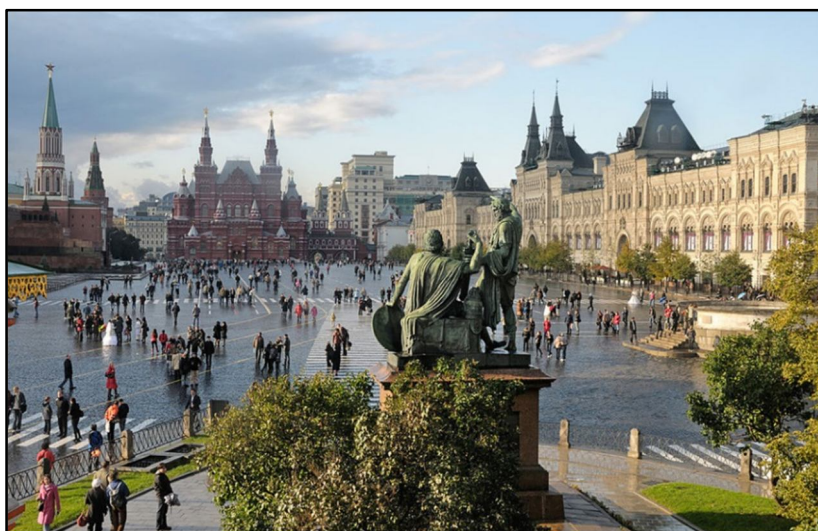


شکل ۱: طراحی استاندارد مسکن برای کارگران صنعتی در شهرهای اتحاد جماهیر شوروی

توزیع جمعیت به این روش، به اعتقاد آن ها، نه تنها از تشکیل مجتمع های شهری بزرگ جلوگیری می کرد بلکه در عین حال سبب می شد تا تفاوت های شهر و روستا از میان برداشته شود. در همین راستا، اینان با تمرکزهای جدید شهری مخالف و خواستار از میان برداشتن مجتمع های بزرگ موجود بودند اما با این تفاوت که موجودیت شهر را به عنوان یکی از انواع استقرار پذیرفته بودند البته ساکنان آن از حدود چند ده هزار نفر نباید تجاوز می کرد (حاتمی نژاد و همکاران، ۱۳۸۸: ۵). با این وجود، و با وجود بهبود شرایط، وضعیت مراکز خرید و ارائه سایر خدمات در شهرهای کوچک و مناطق حاشیه ای شهری نسبت به

شهرها و نواحی بزرگ، کیفیت به مراتب پایین تر داشته اند، گرایش قوی به مهاجرت به شهرهای بزرگ وجود داشته است؛ و در این شهرها مطلوبیت نقطه، ناحیه مرکزی آن است (مهدوی، ۱۳۷۰: ۵۲).

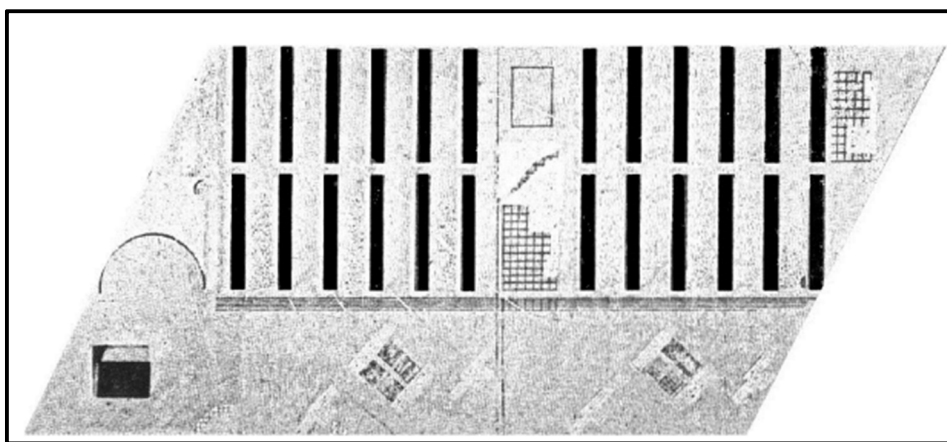
در اتحاد جماهیر شوروی، به نقل از تقوایی و تبریزی (۱۳۸۴)، شهرهای این کشور، که با شهرهای اروپای شرقی دارای اشتراکات فراوان است؛ بر سازمان تولید، توزیع و تجهیزات اجتماعی استوار بود. منطقه بندی شهرها اصولی بوده و هر شهر را می توان یک ارگانیزم چند هسته ای مبتنی بر سلسله مراتب دانست. شهرهای این کشور بر دو گونه اند، برخی از مراکز قدیمی صنایع و بازرگانی هستند یا نقش های گوناگون دارند که بر اثر رشد سریع صنایع مبتنی بر اقتصاد سوسیالیستی، دگرگونی ژرف یافته اند، شماری دیگر، شهرهای نوسازی هستند که در نواحی روستایی پرجمعیت برای تولیدات صنعتی ساخته شده اند (فرید، ۱۳۶۸: ۵۴۱) و مرکز آنها بیشتر دربرگیرنده سازمان های اداری، آموزشی، اجتماعی و فرهنگی بزرگ است. در بخش مرکزی بیشتر شهرهای شوروی به مانند اروپای شرقی، یک میدان عمومی با یک کاخ فرهنگی که یادگار تاریخ گذشته است، وجود دارد؛ مانند میدان سرخ مسکو. ساختمان های حزبی و دولتی نیز در بخش مرکزی شهر قرار داشتند. همچنین برخی انجمن ها، مانند انجمن جغرافیایی، دوستداران طبیعت، هنرمندان در این بخش قرار داشت (شکوئی، ۱۳۶۹: ۱۶۸).



شکل ۲: میدان سرخ مسکو

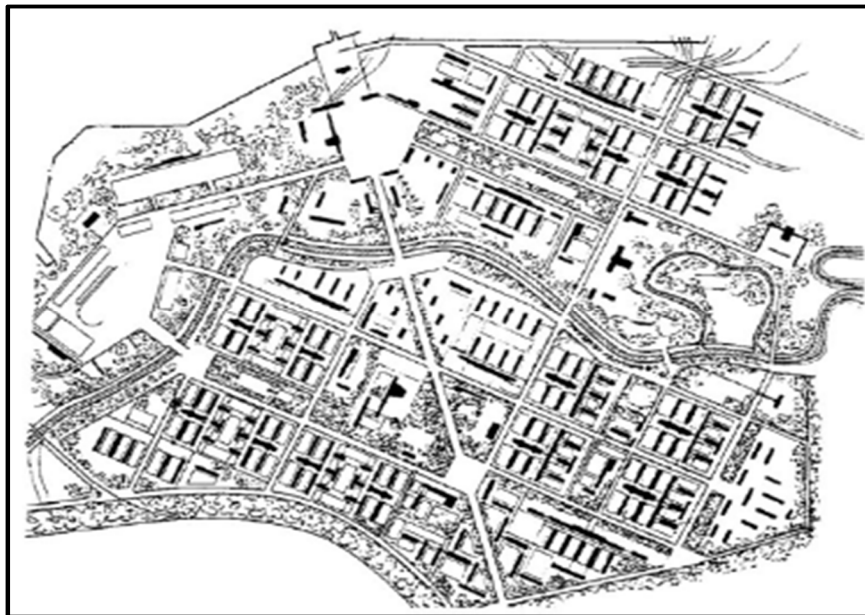
دورتر از مرکز، مناطق صنعتی سازمان یافته بود که در کنار ساختمان های مسکونی طبقه فعال قرار داشت که با محورهای ارتباطی به منطقه صنعتی پیوسته و در عین حال با نواری سبز از آن منطقه جدا می شد (فرید، ۱۳۶۸: ۵۴۱). اما، فضای سبز در مجتمع های مسکونی شوروی حتی در مدرن ترین آنها غالباً ناکافی بود (مهدوی، ۱۳۷۰: ۵۲).

در این شهرها، واحدهای مسکونی گوناگون را چنان طراحی کرده بودند که از خدمات اشتراکی لازم بهره مند باشند. ساختمان ها آفتابگیر و موقعیت آن ها به گونه ای بود که از بادهای مزاحم در امان باشند.

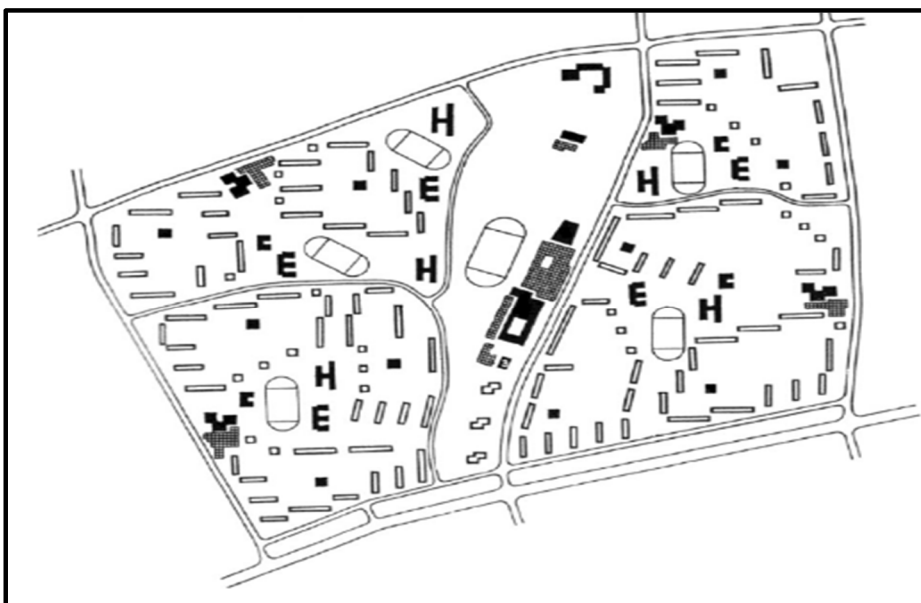


شکل ۳: طرحی از بلوک های ساختمانی در اتحاد جماهیر شوروی

شبکه خیابان ها در محله ها از جهت خیابان های اصلی پیروی نمی کرد و به گونه مستقل طراحی شده بود. بیشتر ساختمان ها را نیز در ردیف های موازی ساخته بودند (اوستروفسکی، ۱۳۷۱: ۱۳۹). بیشتر بلوک های آپارتمانی ۱۲ طبقه تا ۱۶ طبقه و بیشتر آپارتمان ها ۲ خوابه بود و در هر یک از اتاق ها به گونه میانگین ۱/۶ نفر زندگی می کردند (شکوئی، ۱۳۶۹: ۱۷۱).



شکل ۴ : طرحی از یک شهر سوسیالیستی در اتحاد جماهیر شوروی



شکل ۵ : طرحی از یک منطقه در شهر اتحاد جماهیر شوروی

در اتحاد جماهیر شوروی زمین (شهری و روستایی) به طور کامل متعلق به دولت و به طور رسمی متعلق «به همگان» بود. با این حال وضعیت رسمی فضای مشترک با قابلیت های آن مرتبط نبود و اغلب چنین استفاده ای از آن می شد: میداین مرکزی و خیابان ها برای تجمعاتی در نظر گرفته شده بود که با قدرت دولت آغاز و طراحی می شد. در این مفهوم؛ مکان های عمومی محلی برای فعالیت مشترکی بود که به

وسیله مقامات کنترل می شد. تجمعات غیرقابل کنترل مردم در فضاهاى باز مرکزی نامطلوب بودند، و تعاملات اجتماعى روزمزه شهروندان شهرستان به حوزه های خصوصى محدود می شدند. در نتیجه فضای باز شهری به جای آن که فضایی برای «همه» باشد به فضایی برای «هیچ کس» تبدیل شد، به این دلیل که شهروندان نمی توانستند از آن آزادانه بهره گیری نمایند. با این حال، فضای شهر بازتاب دهنده تصویری نمادین از هویت محلی شد. مرکز تاریخی منحصر بفرد لنینگراد که در سال های محاصره در طول جنگ جهانی دوم یادآور مقاومت قهرمانانه است، نمادی بسیار قدرتمند نه تنها برای ساکنان سن پترزبورگ بلکه برای کل اتحاد جماهیر شوروی است. مرکز تاریخی سن پترزبورگ نماینده میراث بزرگ تاریخی و فرهنگی کشور و قهرمانانه در طول جنگ جهانی دوم است. در حالی که زندگی و تعامل ساکنان در بلوک و آپارتمان ها پنهان شده بود، فضای باز شهرستان به یک عکس، یک کارت پستال و یک نماد، تبدیل شد.

انسان شناس نروژی «اف. اس. نیلسن» یک استعاره فضایی برای این دوگانگی ارائه داده است: «خیابان به عنوان محلی که نشان دهنده تمدن است، وضعیت مناسبی دارد و به خوبی مراقبت می شود، و حیاط خلوت محلی است که مردم در آن زندگی می کنند و در تعامل هستند؛ حیاط خلوت فضایی باز نیست، مکانی است پنهان از دنیای بیرون و یک حوزه خارج از کنترل است (ژلنیا، ۱۳۹۵: ۴۴).

اما، در شهرهای جدید شوروی واحد مسکونی پایه برای طرح ریزی شهری قطاعی به صورت بلوک های بزرگ بود و نسبت به اندازه شهر، هر قطاع شهری بین ۶ تا ۱۲ هزار نفر جمعیت را در خود جای داده بود. در شهرهای جدید بزرگ، چند محله به صورت خوشه ای با ۲۵ تا ۸۰ هزار نفر جمعیت قرار گرفته بودند محلات و نواحی شهری هر کدام مراکز خدمات جداگانه ای داشتند. قطاع ها گرد مدرسه یا مرکز خرید شکل می گرفتند، صنایع با حفاظی از بخش مسکونی جدا می شدند و کنترل آلودگی با روش های رقیق سازی انجام می گرفت. در این شهرها گروه های نژادی، قومى، اقتصادى و اجتماعى از یکدیگر تا حدودی جدا نشده بودند؛ از این رو تشخیص تفاوت بین مسکن افراد نخبه و کارگر دشوار بود. و همین عامل، یعنی فقدان توجه به تنوع در خانه سازی در شهرهای جدید شوروی، موجب یکنواختی ملال انگیزی شده است (حاتمی نژاد و همکاران، ۱۳۸۸: ۱۰). همچنین، در این کشور، علیرغم تولید انبوه مسکن، همواره کوشش می شد تا به حداقل فضای سرانه مسکونی یعنی حدود ۱۲ متر مربع دست یابند. استانداردهای واحد سرانه مسکن شوروی سابق نصف استانداردهای بریتانیاست اگرچه خانه های ویلاقی و ویلایی نیز با

باغ هایشان در حومه ها وجود داشتند؛ این نوع مسکن در رأس تولید قرار نداشت و در شهرهایی که اندازه متعادل داشتند، احداث نمی شدند (زیاری، ۱۳۷۸: ۶۲).

واحد انتخابی در برنامه ریزی واحدهای مسکونی در شهرهای «میکرو رایون» بود که تا اندازه ای با واحد خودیار محله در شهرک های جدید انگلستان برابری می کند. فکر ایجاد این بخش ها در دهه ۱۹۳۰ پدید آمد و از سال ۱۹۵۸ به بعد در دست اجرا قرار گرفت (شکوئی، ۱۳۶۹: ۱۷۰). اهداف ایجاد میکرورایون عبارتند از (حاتم نژاد و همکاران، ۱۳۸۸: ۸):

(۱) همراهی میان بخش های سکونتی و سازمان های خدماتی شهر در یک سطح محدود تا توسعه شهری با اصول منطقی صورت بگیرد.

(۲) از نظر ایدئولوژی شوروی، میکرورایون ها، مطلوب ترین جامعه محلی به شمار می روند که در آن ها، خانواده ها روابط صمیمانه ای با هم برقرار می سازند



شکل ۶: عکس هوایی از یک میکرورایون

برخی از ویژگی های این بخش ها به این شرح است:

- زمینی به وسعت ۳۰ تا ۵۰ هکتار ساخته می شدند (شکوئی، ۱۳۶۹: ۱۷۱).

- بلوک های آپارتمانی را که از نظر ارتفاع یکسان نبودند، در پیرامون یک مرکز کوچک می ساختند. این مرکز در برگیرنده مدارس، درمانگاه، مغازه ها، فضای باز و مراکز خدمات برای پاسخگویی به نیازهای روزانه ساکنان بود و میانگین فاصله این تأسیسات خدماتی از آپارتمان ها ۱۵۰-۲۰۰ متر بود.
- هر میکرورایون از شبکه اصلی ترافیک جدا شده و پیرامون بیشتر آن ها را فضای سبز گرفته بود. البته میکرورایون ها با چند وسیله حمل و نقل عمومی به هم مربوط می شد.
- جمعیت میکرو میکرورایون ها به ۱۲ هزار نفر و گاهی به ۲۰ هزار نفر می رسید. در صورت وسعت برنامه ریزی، خدمات در ۵۰۰ نفری آپارتمان های مسکونی قرار می گرفت و همه خریدهای روزانه در محدوده میکرورایون ها با پیاده روی انجام می شد (همان، ۱۷۱).



شکل ۷: تصویری از بلوک های ساختمانی در یک میکرورایون

از نارسائی های این گونه تقسیم بندی (میکرورایون ها)، می توان به موارد زیر اشاره نمود، که عوارضی را بر شهرهای شوروی سابق وارد نمود:

(۱) ساخت جمعیتی و اجتماعی آن ها، تنها نزدیکی به محل کار تعیین می کرد؛

- ۲) امکان برقراری روابط صمیمانه میان همسایه ها وجود نداشت؛
- ۳) در طراحی آن ها برای خانواده های دارنده اتومبیل چندان فکری نشده بود؛
- ۴) تراکم جمعیت در ساختمان های بلندمرتبه زیاد بود؛
- ۵) فضای سرانه در آپارتمان ها محدود بود (تقوایی و تبریزی، ۱۳۸۴: ۱۷۴).

ویژگی شهرهای اروپای شرقی

شهرهای اروپای شرقی شامل: آلبانی، چکسلواکی، جمهوری دمکراتیک آلمان، مجارستان، لهستان، رومانی و یوگسلاوی، در وضعیتی میانه بین شهرهای توسعه یافته اروپای غربی، آمریکای شمالی و ژاپن از یک سو و شهرهای جوامع در حال توسعه از سوی دیگر قرار داشته اند.



شکل ۸: موقعیت کشورهای اروپای شرقی (رنگی) در قاره اروپا

بسیاری از شهرهای اروپای شرقی بخشی از شهرهای باشکوه سنتی دوره رنسانس، باروک و امپراتوری اروپا بودند. «بوداپست» و «پراگ» دو شهر از مراکز هابسبورگ اتریش و از نظر پیشرفت و شکوه با هر یک

از پایتخت های اروپا می توانستند رقابت کنند. دیگر شهرها مانند «دانزیگ» و «ریگا» به عنوان اعضای اصلی «جامعه تجاری شهرهای مستقل آلمان» به اوج شکوفایی رسیدند.

در عین حال اروپای شرقی از اروپای غربی در توسعه اقتصادی و شهرنشینی عقب افتاد. سال ها پس از اینکه فنووالیسیم در اروپای غربی به پایان رسیده بود، هنوز این تفکر به شدت در شرق رواج داشت. در اواخر قرن بیستم، شکاف عمیقی از نظر ثروت بین شمال غربی اروپای صنعتی شده و اروپای شرقی عقب مانده وجود داشت. علاوه بر این، بیشتر توسعه شهری در شرق تحت تأثیر جنگ و امپریالیسم قرار گرفت. جنگ هایی که بین امپراتوری ترک عثمانی و سرزمین هایی که عثمانی ها تلاش می کردند تا آن ها را به تصرف درآورند، تلفات زیان بار و سنگینی به بسیاری از شهرها و شهرک هایی تحمیل کرد که در مسیرشان بود. زمانی که عثمانی ها سرانجام بر شبه جزیره بالکان تسلط یافتند، این پیروزی رشد بسیاری از شهرها و شهرک ها را کاهش داد. امپراتوری هابسبورگ اتریش با تسلط بر اروپای مرکزی-شرقی بسیاری از منابع این منطقه را به نفع نواحی دور غرب به جیب زد. در آلمان در قسمت شمال شرایط اقتصادی کمی بهتر بود، بسیاری از شهرها در این ناحیه بعد از سال ۱۸۷۰ صنعتی شده بودند. رشد شهری ادامه داشت. تا جنگ جهانی اول، تقریباً ۵۰ درصد از لهستان و بخش شرقی آلمان شهرنشین شده بودند.

جنگ جهانی دوم بسیار مخرب تر و ویرانگرتر از جنگ جهانی اول بود. تکرار بمباران بسیاری از شهرهای اروپای شرقی را به پاره سنگ و آجر تبدیل کرد و نسل کشی، پیوندهای اجتماعی را گسست و تغییر مرزها بعد از جنگ سبب شد که بسیاری از مردم از مکان هایی که قبلاً در آن زندگی می کردند، دور شوند. در سال های بعد از جنگ جهانی دوم شهرهای واقع در هر دو طرف پرده آهنین مجبور بودند به انبوه مهاجران آواره راضی باشند. شاید در حدود ۳۱ میلیون نفر مجبور شدند محل سکونت شان را تغییر دهند.

کشورهایی که تحت سیطره شوروی قرار گرفتند کاملاً از ایدئولوژی کمونیستی پیروی می کردند و فرآیند شهرنشینی بار دیگر تغییر کرد. باید اذعان کرد که بسیاری از دولت های جدید کمک کردند تا فعالیت های اقتصادی در اجتماعات ویران شده احیاء و مجدداً از سر گرفته شود. آثار و بقایای جامعه فنووالی قدیمی از بین رفته بود، تولید صنعتی به طور قابل توجهی گسترش یافته و سطوح شهرنشینی به سرعت به وضع سابق برگشته بود. دولت های کمونیستی جدید به اجرای دوباره مدل های سرمایه داری توسعه شهری علاقمند نبودند. در عوض آنها نوع ویژه ای از توسعه شهری را به اجرا گذاشتند که از مدل های اجرا شده

قبلی بسیار متفاوت بود (کاپلان و همکاران، ۱۳۹۱: ۴۸۱). بنابراین شاید بتوان گفت که با توجه به موارد برشمرده شده، ویژگی های متمایز کننده شهرهای اروپای شرقی از اروپای غربی عبارتند از:

- نوسازی شهری و اقتصادی دیر هنگام
- نظام سیاسی سوسیالیستی
- تمامی زمین ها متعلق به دولت بود.

شهرنشینی در اثر مورد اول، نقش زیاده از حدی برای صنعتی شدن قائل شده بودند و به کارکردهای بخش سوّم و سرمایه گذاری در زیرساخت ها بی توجهی شد (با توجه غیر مولد بودن)

اکثر شهرهای اروپای شرقی به جای اینکه مرکز مصرف باشند، به مراکز تولید تبدیل شدند.

تدام اهمیت بخش روستایی در فرآیند شهرنشینی، توضیح آن که، توسعه روستایی در اروپای شرقی خصلت متناقضی داشته است؛ از یک سو، با تغییرات ریشه ای در ساختار اجتماعی روبرو بوده است. از سوی دیگر، هنوز هم یک دوگانگی در شرایط شهری-روستایی در شرایط زندگی وجود داشته است. بخشی از جمعیت شهری همچنان برخی از ویژگی های روستایی را حفظ کرده بودند. انسجام اندکی در داخل شبکه های شهری مشاهده می شد.

ساختار و کارکرد متفاوت با شهرهای اروپای غربی. حتی پیش از تسلط حکومت های کمونیستی بر اروپای شرقی، شهرهای این منطقه از ویژگی های خاصی برخوردار بودند؛ طبقه متوسط بی نهایت محدود بود، نخبگان کار و کسب با نخبگان سیاسی و اشرافی آمیخته بودند و قشر بندی اجتماعی تا حدی بر اساس اصول غیر بازار، از جمله بر اساس پست و مقام، قدرت و نفوذ، موقعیت در سلسله مراتب یا احترام، سازمان یافته بود. اما در نظام های اجتماعی جدید (سوسیالیستی) نخبگان جدیدی شکل گرفت که از جمله شامل رهبران حزب، مدیران اقتصادی دولتی و رهبران دستگاه اداری دولتی بودند. همچنین روند پرولتر شدن گسترده ای نیز وجود داشت که در نتیجه آن اغلب مردم به کارکنان دولت تبدیل می شدند. نظام های اجتماعی محلی به عنوان سازمان های اجتماعی توده ای متلاشی شدند و گروه های ذینفع از بین رفتند و جمعیت های سازمان یافته حرفه ای، فرهنگی و نظایر آنها که از مرکز کنترل می شدند، تنها جمعیت ها و مجامعی بودند که اجازه فعالیت داشتند. بسیاری از اشکال فعالیت اجتماعی به محل های کار مربوط

بودند. از این رو آنها جای سکونتگاه و اجتماع محلی شهری آن را به عنوان جایگاه سوسیالیستی کردن سیاسی می گرفتند.

در همین چارچوب، راهبردهایی در حکومت های سوسیالیستی اروپای شرقی در نظر گرفته شد، که مهمترین آنها عبارتند از:

(۱) ملی کردن بنگاه ها

(۲) از بین بردن فاصله اقتصادی میان کشورهای اروپای شرقی با غربی. برای این منظور کشاورزی و جمعیت روستایی منابع لازم را فراهم می آوردند. به اولی مالیات سنگینی بسته شد و دومی به استاندارد زندگی نازل بسنده کرد.

(۳) تبعیت از الگوی صنعتی شوروی؛ که بخش های اصلی اقتصادی را تولید انرژی، معدنکاری و صنایع سنگین تشکیل می داد. همه این فعالیت ها در واحدهای تولیدی بزرگ و متمرکز سازمان یافتند. بنابراین تنها برخی از شهرها از شکوفایی صنعتی تأثیر پذیرفتند و دگرگون شدند. این شهرها مهاجران روستایی بسیاری را به خود جلب کردند و به «دژهای طبقه کارگر» تبدیل شدند، امری که آنها را به داشتن برخی امتیازات، به هزینه جوامع روستایی و شهرهای غیر صنعتی محقق می ساخت.

(۴) تأکید بر دو اصل پایه ای مساوات طلبی و شهرسازی با برنامه. از اصول مساوات طلبی در تولید مجتمع های مسکونی بزرگ دولتی پیروی شد. در این طرح ها و ساخت و سازها آپارتمان هایی با نقشه و امکانات رفاهی یکسان ساخته شدند. هر فرد از حق برخورداری از فضای مساوی برخوردار بود و جمعیت ساکنان مجتمع های مسکونی جدید از لحاظ اجتماعی مختلط بودند. هدف آن بود که خدمات عمومی به طور یکنواخت در نواحی مسکونی توزیع شود. این کار با اعمال ضوابط و استانداردهای کلی به همه مناطق انجام می گرفت. همچنین در همین راستا، حلبی آبادها برچیده شدند و در جای آن ها مسکن دولتی ساخته شد. اما از دهه ۱۹۶۰ به بعد، شعار مساوات طلبی با شعار «کارایی» تلفیق شد؛ زیرا دولت ها قادر به عمل کردن به وعده های خود در زمینه خانه سازی و تأمین خدمات عمومی نبودند. بنابراین مساوات طلبی تحت شرایط کمبود امکانات به خلق نابرابری انجامید.

(۵) مناطق کلانشهری بزرگ نسبت به شهرهای متوسط از کارایی کمتری برخوردارند.

(۶) برای دستیابی به اندازه کارآمدی به منظور نوسازی، لازم است که جمعیت روستایی را در آبادی های بزرگ گرد آورد.

۷) صنایع مدرن در برخی از شهرستان ها استقرار یافت و این امر به پیدایش یک سیستم شهری مدرن کمک کرد، بیکاری را در میان مناطق مختلف متعادل ساخت و مهاجرت میان مناطق را کاهش داد.

۸) در ابتدا به شهرها به عنوان منطقه استقرار صنایع نگریسته می شد؛ اما در دهه ۱۹۷۰، تنها به این نقش بسنده نمی کردند؛ بلکه بر نقش و وظیفه شهرها به عنوان یک مکان مرکزی تأکید می شد.

۹) در ارتباط با رشد شهری، از یک سو، برای کاهش نابرابری های منطقه ای از تمرکززدایی صنایع و سپس فعالیت های نوع سوّم و چهارم استقبال کردند (جلوگیری از رشد شهرهای بزرگ). از سوی دیگر، برای مرکزیت گرایی و تمرکز در نظام سیاسی و تصمیم گیری سوسیالیستی ارزش بسیار قائل بودند.

۱۰) اعتقاد به اینکه: «بزرگ زیباست».

۱۱) برنامه های بخشی تمهیدات مهمی برای نوسازی روستاها قائل شدند. اما با وجود این، حکومت مارکسیستی هم در تئوری و هم در عمل از شهر جانبداری می کردند.

۱۲) راهبرد توسعه شهری توجه زیادی به توسعه یک شبکه شهری سلسله مراتبی داشت.

با این وجود، شهرنشینی در اروپای شرقی و غربی جدا از تبعیت از قواعد مشترک شهرنشینی، به دلایل زیر، دارای شباهت های فراوانی هم بوده اند:

- در دهه ۱۹۲۰ شهرسازان پیشتاز هم در اروپای غربی و هم شوروی و اروپای شرقی بر این اعتقاد بودند که می توان به کمک ساخت و ساز، فرآیندهای اجتماعی را تغییر داد.
- به طور کلی، روند توسعه در اروپای شرقی در طول قرن ها از اروپای غربی عقب تر بود و این بخش بارها و بارها برای پرکردن این شکاف تلاش کرده است. به این دلیل، کشورهای این منطقه به تقلید یا دنباله روی از الگوهای غربی در زمینه نهادهای سیاسی، سازمان اقتصادی و شهرنشینی روی آوردند. در واقع شهرهای اروپای شرقی برای تدوین اهداف سیاستگذاری خود از الگوهای شوروی و برای توسعه تکنولوژیک در شهرها از رویکردهای غرب پیروی کردند.
- شهرنشینی برنامه ریزی شده مبتنی بر مسکن سازی دولتی و سرمایه گذاری متمرکز برای زیرساخت ها، تنها محیط ساخته شده را به وجود می آورد و نه ساختارها و روابط اجتماعی ملازم شهرنشینی را. این محیط ساخته شده توسط مردمی اشغال شد که تصمیمات خود را به طور جداگانه اتخاذ می کردند. اهداف فردی کاملاً مشخص بودند که شامل دسترسی به مسکن

مناسب، دسترسی به محل کار، خدمات و اعضاء خانواده و نیز منزلت اجتماعی و زندگی در یک محله با اعتبار می شدند. که همگی در اروپای شرقی و غربی مشترک بودند.

لذا، الگوهای مکانی در شهرهای اروپای غربی و شرقی مشابه بودند: ساختمان های اداری دولتی، مراکز خرید، مناطق مسکونی و تفریحی برای داشتن عملکرد بهینه از نیازهای مکانی مشابهی برخوردار بودند. در نتیجه، نقشه مکانی یک شهر واقع در اروپای شرقی تفاوت قابل توجهی با یک شهر غربی با همان اندازه، اهمیت و نوع عملکرد نداشت، هر چند دولت در اروپای شرقی از قدرت رسمی بیشتری برای شکل دادن به محیط شهری برخوردار بود.

از جمله سایر ویژگی های شهرها و شهرسازی در کشورهای اروپایی متأثر از ایدئولوژی سوسیالیسم، می توان به موارد زیر نیز اشاره نمود، ویژگی هایی که در بسیاری از موارد با اروپای غربی مشترک بوده است:

- مهاجرت روستا به شهر و تمرکز جمعیت در شهرها که از پیامد های شهرنشینی است.
- توسعه حومه نشینی
- جدایی فضایی مناطق کار از مناطق سکونت
- کاهش رشد شهری در نیمه شمالی توسعه یافته تر اروپای شرقی و افزایش نسبی اهمیت مراکز کوچک و متوسط در توسعه شهری (انایدی، ۱۳۸۲).
- شهرها بر اساس برنامه اقتصادی پنج ساله هدایت و رهبری می شدند.
- دولتها سعی می کردند تا به وسعت اقتصادی و تخصص گرایی هر شهر در درون سلسله مراتب شهری نظم و ترتیبی ببخشند.
- دولتها سعی کردند تا وسعت شهرها را تعیین کنند. مثلاً آن ها بر مهاجرت به داخل یا خارج هر شهری نظارت داشتند

تصوری از وسعت شهر مطلوب وجود داشت، در ابتدا برنامه ریزان می خواستند شهر را به جمعیتی بین ۵۰۰۰۰ تا ۱۰۰۰۰۰ نفر محدود کنند، این حد مطلوب وقتی که دولت ها سرانجام دریافتند که در انجام این کار، اجبار غیر ممکن است مورد تجدید نظر قرار گرفت و «حد مطلوب» رها شد.

برنامه ریزان در داخل شهرها به دنبال آن بودند تا محله هایی را ایجاد کنند که تمام نیازمندی های ساکنانش - مراقبت های بهداشتی، آموزش و پرورش، مراکز خرید - برآورده شود، در حالی که آنها مسیر کار را کم کرده بودند. این بخش های کوچک ساخته شدند، اما در واقعیت آنها خدماتی مناسبی نتوانستند ارائه

دهند. بسیاری از آن ها به سادگی به مجتمع های آپارتمانی بزرگی تبدیل شدند که به جای آن که اجتماعات یکپارچه به وجود آورند، فقط خانه هزاران نفر شدند.

بسیاری از شهرها دارای یک بخش مرکزی تجارت کاملاً باشکوه بودند که معمولاً دولت ها آن را برای ساختن انتخاب کرده بودند.

شیب تراکم کمتر بود. بسیاری از شهرها تمرکز زدایی شده بودند؛ و فروشگاه ها و ساکنان به شمار یکسانی در سرتاسر ناحیه شهر مستقر شده بودند.

در ارتباط با تفاوت های مابین شهرهای سوسیالیستی و سرمایه داری، «گئورکی انایدی»، پژوهشگر و استاد مرکز مطالعات منطقه ای در فرهنگستان علوم مجارستان در کتاب «شهرها پس از سوسیالیسم» که در یکی از انتشارات بین المللی پژوهش های شهری و منطقه ای به چاپ رسیده است؛ اعتقاد دارد که: «همه کارشناسان شهری در شرق و غرب توافق دارند که تفاوت های قاطعی میان شهرنشینی سوسیالیستی و سرمایه داری وجود داشته است. این تفاوت ها از مالکیت جمعی (به طور عمده دولتی) زمین و زیر ساخت شهری، از تخصیص منابع مالی توسعه و عمران بر اساس برنامه ریزی متمرکز و از وجود راهبردهای فراگیر توسعه شبکه سکونتگاه های ملی در کشورهای سوسیالیستی ناشی می شد. بر عکس، محرک و هدایتگر شهرنشینی سرمایه داری را رقابت بازار، مالکیت خصوصی، سودآوری املاک و مستغلات، تصمیم گیری محلی و برنامه ریزی کالبدی بر اساس شهر به شهر تشکیل می دهد» (انایدی، ۱۳۸۲).

اما در مورد تفاوت های موجود بین ساختار شهر سوسیالیستی و ساختار مدل های شهرهای غربی عقاید متفاوتی در بین صاحب نظران علوم شهری دیده می شود. عده ای معتقدند به این علت که جنبش هایی مانند شهرسازی متعارف، ضد شهرسازی، حومه گرایی و ... در شهرهای غربی و شهرهای کشورهای بلوک شرق سابق تقریباً در یک دوره زمانی خاص اوج گرفتند، نمی توان شهر سوسیالیستی را یک مدل شهری مستقل دانست. از سوی دیگر عده ای از تئوریسین ها رأی به مستقل بودن این فرم شهر می دهند و علت را متفاوت بودن شرایط اقتصادی - اجتماعی که در آن ریشه های شهر سوسیالیستی ایجاد شده اند ذکر کرده اند. این عده از تحلیل گران معتقدند که «تولید» مهمترین عامل در شکل گیری شهرهای سوسیالیستی است و در ضمن وجود همین عامل این شهرها را از دیگر مدل های شهری متمایز می کند (Tosics, 2004).

تفاوت دیگر در مقدار و ماهیت توسعه شهری دیده می شود. در زمان حاکمیت نظام سوسیالیستی در کشورهای بلوک شرق، دولت وظیفه مشخص کردن همه عوامل مربوط به زمین را بر عهده داشت. اما در شهرهای دارای بازار آزاد قیمت زمین است که خود تعیین کننده همه پارامترهاست. در این کشورها دولت قیمت زمین را مشخص نمی کند بلکه عرضه و تقاضاست که نبض بازار زمین، ساخت و ساز و مسکن را در اختیار دارد.

تفاوت های جمعیتی را نیز می توان بین مدل های شهری یاد شده یافت. جالب ترین این تفاوت ها در تراکم جمعیتی دیده می شود. وقتی از مرکز شهر سوسیالیستی به سمت خارج شهر پیش می رویم تراکم جمعیت بیشتر می شود، به عبارت دیگر شیب نمودار «مسافت از مرکز شهر - تراکم جمعیت» مثبت است؛ اما در شهرهای غربی این شیب منفی است (Bertaud, Renaud, 1995). همچنین بر خلاف شهرهای غربی که شیب منحنی نمودار تراکم شان از مرکز تجاری شهر به خارج به صورت یکنواخت کاهش می یابد در شهرهای شرق در نمودار تراکم اوج و فرود دیده می شود معمولاً تراکم قسمت های مرکزی و قدیمی شهر کم است و قله منحنی تراکم در قسمتهای حاشیه ای و پیرامونی شهر که محله ها و بلوکهای مسکونی در آنها ساخته شده قرار دارد (Bertaud, Buckley, 1997).

همچنین نقش تعیین ارزش زمین ها بر اساس دخالت بازار از جمله مهمترین تفاوت های شهرهای این دو ایدئولوژی است. هر چند شهرهای غربی از مقررات منطقه بندی و دیگر مقررات کاربری زمین برخوردارند و دولت های آنها مستقیماً در توسعه مسکن و زیرساخت ها مداخله می کنند. با وجود این، توسعه مناطق عملکردی در داخل شهرها و انواع مختلف اشکال استفاده از زمین شهری تا حد زیادی بر اثر خرد جغرافیای قیمت های زمین بوده است. دقیق تر، اینکه، ارزش مکانی زمین شهری است که در پشت مقررات کاربری استفاده از زمین، یعنی استفاده عقلایی از آن (به حداقل رساندن صرف انرژی انسانی بر حسب هزینه، زمان سفر و غیره برای محقق ساختن عملکردها و یا به حداکثر رساندن بازده این عملکرد) قرار دارد. اما در یک اقتصاد سوسیالیستی همان ارزش های مکانی در قالب مقررات تفصیلی ساخت و ساز، طرح های جامع کالبدی، تخصیص منابع و غیره بیان می شود (انایدی، ۱۳۸۲: ۴۵).

تفاوتهایی نیز در شکل شهری دو مدل یاد شده قابل مشاهده است. بر خلاف شهر غربی، در شهر سوسیالیستی، توسعه لجام گسیخته وجود ندارد و در ضمن اثری از اجاره بهای بالا و بلند مرتبه سازی در

مرکز شهرها دیده نمی شود (Scarpaci, 2000). همچنین می توان سه تفاوت زیر را مابین شهرهای سوسیالیستی با غربی مشاهده نمود.

الف) شهرهای سوسیالیستی در مقایسه با شهرهای غربی دارای خصوصیات شهری ضعیف تری هستند.
ب) این شهرها از لحاظ وسعت و تعداد مرکز تجاری متراکم و مراکز خرده فروشی در مرتبه پائین تری قرار دارند.

پ) شهرهای سوسیالیستی عمدتاً مراکز کاربردی و مدیریتی هستند و دچار کمبود عناصر رفاهی ابتدائی هستند. در این شهرها بیشتر سعی شده است از فضاهای عمومی و مراکز تجمع و میدانهای عمومی در این شهرهاست که برای گردهمایی های باشکوه و تظاهرات از آنها استفاده می گردد.

اما شاید، مهمترین تفاوت شهر سوسیالیستی با شهرهای غربی در سیاستهای دولتی مسکن نهفته است. این سیاستها بطور مستقیم و غیر مستقیم بر جمعیت شهر، تراکم، تمرکز اشتغال، حمل و نقل و غیره تاثیر می گذارند. مهمترین سیاستهای دولتی سوسیالیستی به شرح ذیل می باشند:

- کنترل مستقیم و شدید دولت بر کاربری زمین؛
- احاطه دولت بر منابع درآمد شهری؛
- عدم سیاست گذاری و تصمیم گیری سیاسی توسط شهرداری ها؛
- مشخص شدن وسعت و جمعیت شهرها توسط دولت؛
- مالکیت زمین شهری و ساختمان های مسکونی توسط دولت.

اما سیاست های شهرهای سوسیالیستی با برخی از اهداف کشورهای غربی مبتنی بر نظام سرمایه داری اشتراکاتی نیز داشته است:

- مهاجرت روستا به شهر و تمرکز جمعیت در شهرها که از پیامد های شهرنشینی است.
- آنها طراحی شهرها را به گونه ای انجام می دادند که محیط زیست و بناهای تاریخی حفظ شود و زمین های کمیاب کشاورزی از توسعه شهری مصوت بماند و مانند همکاران غربی خود می کوشیدند نواحی استقرار صنایع سنگین را از مناطق مسکونی جدا کنند.
- توسعه حومه نشینی

• برای صرفه جویی و افزایش کارایی نیز انگیزه ای قوی داشتند و تلاش می کردند شهرهایی بنا کنند که در آن هزینه های خانه سازی، لوله کشی آب، سیستم فاضلاب، جاده ها، رفت و آمد به محل کار به حداقل برسد.

ویژگی شهرهای چین

در اواسط دهه ۱۹۴۰، کمونیست ها به رهبری «مائو تسه تونگ» توانستند ضربه های اساسی به ارتش ژاپن زده و در نهایت آنان را از خاک چین بیرون برانند. بدین ترتیب، کمونیست ها طی مقابله با دشمن خارجی و ملی گرایان فاسد داخلی، توانستند حمایت مردمی و مشروعیت لازم را کسب و در سال ۱۹۴۹ دولت کمونیستی جمهوری خلق چین را پایه گذاری کنند. آنان با ایجاد یک اقتصاد متمرکز و برنامه ریزی شده دولتی، تلاش زیادی برای پویا کردن اقتصاد ملی و بهبود وضع اقتصادی ده ها میلیون نفر از مردم، که حتی از حداقل های زندگی هم محروم بودند، انجام دادند.

اما بعد از دو دهه، اگرچه مائو با برنامه صنعتی کردن چین، شالوده استواری برای اقتصاد این کشور پی ریزی کرده بود، لیکن مردم پس از دو دهه حاکمیت مطلق اندیشه های سوسیالیستی و مبارزه طبقاتی، فقیرتر شده و اقتصاد کشور نیز در آستانه بحران و ورشکستگی قرار گرفته بود (کوهکن، ۱۳۸۷: ۴۴). لذا، از اواخر دهه ۱۹۷۰ رهبران چین دریافتند که روش های سنتی مدیریت اقتصادی به صورت اقتصاد متمرکز برنامه ریزی شده (در دهه ۱۹۵۰) و به همراه بسیج انقلابی مائو (در دهه ۱۹۶۰ و ابتدای دهه ۱۹۷۰) و همچنین به رغم پیشرفت های نسبی اقتصادی و ایجاد زیربنای صنعتی و توزیع یکنواخت درآمد و محصولات کشاورزی در قالب نظریه «کاسه آهنین برنج»، باز هم سطح زندگی مردم بسیار پایین و کشور با مسائل و مشکلات عمیق اقتصادی مواجه بود. لذا ضرورت اصلاحات اقتصادی طرح و در همین چارچوب اصلاحات اجتماعی-فرهنگی انجام گرفت.

در واقع، هدف اولیه و اصلی رهبران چین در اصلاحات فرهنگی و اجتماعی، ایجاد نظام توانمندی بود که بتواند رشد اقتصادی را به صورت مداوم و متعادل تضمین کند. زیرا رشد اقتصادی بدون توسعه اجتماعی و فرهنگی ممکن نبود و در روند توسعه چین نیز سیاست هایی از قبیل تمرکززدایی در برنامه ریزی شهری و روستایی، تغییر در ساختار فضایی کشور، اجرای برنامه های جمعیتی و... همگی در راستای هدف

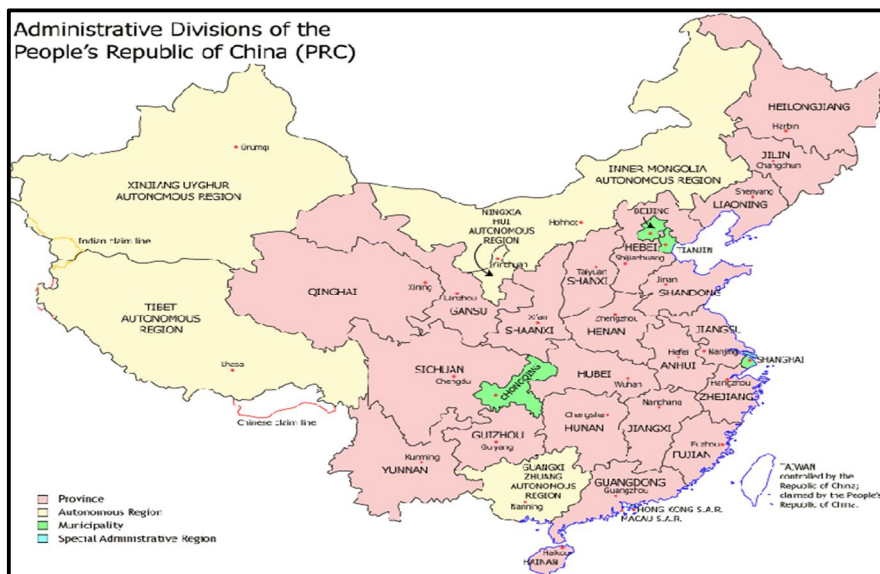
اصلی، یعنی رشد اقتصادی پیگیری می شد (همان، ۱۳۸۷: ۵۶). بر همین اساس، تقسیمات داخلی کشور چین، بدین صورت انسجام یافت (تقوایی و تبریزی، ۱۳۸۴: ۱۷۵):

(۱) تعیین خطّ مشی اصلی و سیاست عمومی بر عهده دولت مرکزی همچنان قرار داشت.

(۲) میان ایالت، شهر و محله ارتباط داخلی و منطقی برقرار شد.

(۳) مشورت و تماس از سطوح پایین به بالا و از بالا به پایین استقرار یافت.

موارد اول و دوم، بدین دلیل حائز اهمیت است که وسعت این کشور ۹ میلیون و ۶۰۰ هزار کیلومتر مربع (چهارمین کشور پر وسعت جهان) بوده و جمعیت آن بیش از ۱ میلیارد و ۳۰۰ میلیون (قریب ۲۲/۵ درصد جمعیت جهان) می باشد؛ که دارای ۲۲ استان (بدون تایوان)، ۵ منطقه خودمختار، ۴ منطقه مستقل شهرداری (تحت نظارت دولت مرکزی)، ۲ منطقه ویژه اداری و بیش از ۲۰۰۰ شهرستان تقسیم شده است (سازمان بازرسی کل کشور، ۱۳۸۶)؛ و نیز از نظر جغرافیایی، کشور چین دارای مناطق گوناگون بوده و آب و هوا به همان نسبت متغیر و متنوع است. از آب و هوای گرم و مرطوب مناطق استوایی در جنوب گرفته (جزیره هانیان) تا نواحی سرد و خشک قطبی در شمال این کشور (استان منچوری). داشتن چنین جغرافیایی باعث شده جمعیت در چین به طور ناموزون در سطح آن پخش گردد به صورتی که ۹۴ درصد جمعیت چین، در یک سوم شرقی این کشور زندگی می کنند. برای مثال استان «شاندونگ» (استانی در شرق چین و در مجاورت خلیج یا دریای بوهان) با داشتن آب و هوایی ساحلی دارای جمعیتی بیش از ۹۰ میلیون نفر است، ولی تبت به دلیل داشتن فلات های بلند و شرایط آب و هوایی ناملاّیم، کمتر از ۳ میلیون نفر را در خود جای داده است. مناطق ساحلی، پیشرفته ترین بخش های اقتصادی چین محسوب می شوند و عامل جذب حدود ۱۵۰ میلیون مهاجر چینی از مناطق روستایی است (انجمن علمی اقتصاد شهری ایران).



شکل ۹: نقشه استان ها و مناطق خودگردان چین

پیش از بنیان گذاری جمهوری خلق چین در سال ۱۹۴۹، هیچ برنامه ای طراحی شده رسمی و دقیقی برای توسعه شهری در این کشور وجود نداشت، زیرا به دنبال جنگ تریاک در سال ۱۸۴۰، چین برای بیش از یکصد سال، یک کشور نیمه فئودال و نیمه مستعمراتی بود.

پس از سال ۱۹۴۹، دولت مرکزی جدید، مجموعه سیاست هایی را برای بهسازی کشور، که به دلیل جنگ جهانی دوم به شدت ویران شده بود، ارائه داد. با این حال، توسعه پس از جنگ در شهرهای چین، برای مدتی طولانی از طریق ایدئولوژی حزب کمونیست چین شکل داده شد که در آن، صنعتی سازی در بین اولویت های تراز بالا بود. در نتیجه، توسعه شهری و مسکن، از توسعه اقتصادی بسیار عقب افتاد (لی، ۱۳۹۶: ۶). در همین چارچوب، بسیاری از خط ایدئولوژیکی و تجربیات رهبران چین در زمینه سیاست ضد شهرگرایی، پراکندگی شهر، عدم تمرکز و خودکفائی ایالتی و محلی توأم به کار گرفته شد. رهبران و برنامه ریزان چین پس از انقلاب، دو نوع شهر در جامعه چین تشخیص دادند که هر دو از شهرهای انگلی به شمار می آمدند:

۱) شهرهای قدیمی و باستانی چین در بخش های داخلی کشور که در آن ها فئودال ها و زمین داران اقامت داشتند. این قبیل شهرها، تولیدات اضافی روستاها و بخش های اطراف را مصرف می کردند.

۲) شهرهای تجاری ساحلی، یادگار استعمار طولانی غرب که در آمدشان در راه های هرزگی و خوشگذرانی خرج می شد. در این قبیل شهرها حتی انسان میز مثل کالا خرید و فروش می شد. چنان که در شهر بزرگ شانگهای به سال ۱۹۳۷، در حدود چهل هزار روسپی به بازرگانان فروخته شده بودند.

هدف دکترین رهبران چین این بود که هم شهرهای فئودالی و هم شهرهای استعمارزده چینی را که در ردیف شهرهای انگلی و مصرف کننده بودند به شهرهای تولیدی تغییر نقش دهند. از طرفی زندگی مردم در جامعه شهری نیز با نابرابری هائی همراه بود. از این رو حکومت چین روی سه موضوع تأکید بسیار می کرد:

۱) از میان بردن نابرابری در صنعت و کشاورزی

۲) از میان بردن نابرابری میان زندگی شهری و روستائی

۳) نابرابری در کار دستی و کار فکری (شکوئی، ۱۳۶۹: ۱۵۰).

در همین راستا، قابل ذکر است، اگرچه حاکمان به توسعه هماهنگ مناطق روستائی و شهری توجه داشتند، اما این طبیعی است که چین به عنوان کشوری که صنعتی شدن را در صدر برنامه های خود قرار داده، با رشد بیشتر شهرنشینی روبرو باشد. بعد از اصلاحات، هفتاد هزار شهرستان به وجود آمد که مهمترین عامل شتاب شهرنشینی در چین محسوب می شود. به علاوه رشد منفی سالانه جمعیت از ۱/۸ درصد در دهه ۱۹۷۰ به ۱/۵ درصد در دهه ۱۹۸۰ نتیجه سیاست اجباری کردن تنظیم خانواده بود (کوهکن، ۱۳۸۷: ۵۶).

در مجموع به نقل از لین (۲۰۰۲)، توسعه شهری در چین، چهار مرحله شکوفایی (۱۹۶۱-۱۹۴۹)، ادغام (۱۹۶۵-۱۹۶۲)، رکود (۱۹۷۷-۱۹۶۶) و رشد سریع (اکنون-۱۹۷۸) را پشت سر گذاشته است (Lin, 2000).

در مراحل اولیه رژیم حزب کمونیست چین، زمین نه به عنوان یک کالا، و نه دارایی برای ایجاد رفاه اقتصادی به شمار می رفت. دولت مالک همه زمین های شهری بود و آن ها بدون هیچ هزینه و برای مدت نامعلومی، به «دن ویس» (واحدهای اجتماعی-اقتصادی) تخصیص داده شده بودند و قانون، معاملات زمین را ممنوع نموده بود. کسب و کارها نیز هیچ انگیزه ای برای انتخاب مکان هایی جهت به حداکثر رساندن سودهایشان نداشتند.

سیستم تصدی زمین، نخستین بار زمانی به چالش کشیده شد که چین، سیاست «درهای باز» معروف خود را در اواخر سال ۱۹۷۸ اتخاذ نمود. این سیاست نه تنها به انزوای سیاسی چند دهه ای چین از غرب پایان داد، بلکه محیط های سیاسی و اقتصادی را نیز ارتقا بخشید. بنابراین، دولت مرکزی چین، سیاست اصلاح زمین را در سال ۱۹۸۷ ارائه نمود.

سیاست «درهای باز» و سیاست اصلاح زمین، تأثیر عمیقی بر شهرسازی در چین داشتند. اقتصاد با مقدار متوسط ۸/۴ درصد در سال بین سال های ۱۹۷۸ و ۱۹۹۲ و با نرخ سالیانه ۱۰ درصد در اوایل دهه ۱۹۹۰ رشد نمود. از زمان شروع اصلاحات اقتصادی، مشکلاتی نیز پدیدار شدند، از جمله این موارد: رشد اقتصادی در مناطق مختلف غیر یکنواخت است، فشار جمعیت افزایش یافته، بدهی خارجی و تورم، بالا هستند و تخریب محیطی در سراسر کشور شایع می باشد (لی، ۱۳۹۶: ۷).

چین، استراتژی توسعه خود را با یک اقتصاد دوگانه (تکنولوژی میانی و تکنولوژی جدید) در صنایع سنگین و بخش کشاورزی آغاز کرد. این سیاست اقتصادی که به نام «راه رفتن با دوپا» معروف می باشد؛ پیدایش دو سیستم شهری را در سراسر کشور چین سبب شد. این سیاست اقتصادی امتیازاتی را به شرح زیر به دنبال داشته است:

سیستم دوگانه شهری، کشاورزی را با صنعت و تکنولوژی جدید را تکنولوژی سنتی پیوند داد. از این رو توسعه شهری چین نسبت به جمعیت آن به آرامی صورت گرفت. توسعه شهرهای بسیار بزرگ محدود شد و شهرهای کمتر از پنجاه هزار نفری به سرعت توسعه یافت. حمایت از توسعه صنایع جدید با نگهداری و حراست از تکنولوژی سنتی که با سادگی و عدم پیچیدگی و استفاده حداکثر از کارگر همراه است از نظر سطح اشتغال در واحدهای تولیدی بسیار مؤثر بوده است. از طرفی توسعه بخش کشاورزی با هدف های توسعه صنایع محلی در شهرهای کوچک، سبب رهائی بخش کشاورزی از تنگناها در مراحل مختلف توسعه بوده است. به طور کلی آن چه که در زمینه استراتژی توسعه در رابطه با سیاست توسعه شهری در چین تأکید شده است، به این شرح می باشد (شکوئی، ۱۳۶۹: ۱۵۴؛ لانگورث، ۱۳۷۹):

(۱) شهرهای اداری سابق، در شبکه سلسله مراتب شهری، در نقش مراکز تولیدات صنعتی محلی به خدمت کشاورزی درآمدند؛

(۲) بخش کشاورزی به عنوان اساس و زیربنای توسعه شناخته شد؛

(۳) در جهت توسعه، مدل عدم تمرکز میان سایر مدل های برنامه ریزی انتخاب شد؛

- ۴) حوزه های روستایی با استفاده از تکنولوژی جدید، تکنولوژی سنتی و همه منابع تولیدی به ویژه نیروی کار دهقانی به راه توسعه افتادند؛
- ۵) صنعتی کردن حوزه های روستایی و فعالیت سیاسی روستائیان بیش از مسأله مهاجرت و شهرنشینی مورد توجه قرار گرفت؛
- ۶) به جای تراکم و تخصص صنعتی که اختصاص به شهرها و نواحی معینی داشت سعی شد که صنایع در سراسر کشور توسعه یابد. از این رو، شهرهای کوچک و شهرهای متوسط چین به همراه حوزه های روستایی اطراف آن ها به راه توسعه افتادند؛
- ۷) بهبود کارآیی شبکه های حمل و نقل و گسترش شبکه بزرگراه های اصلی میان شهرها و ساخت پل ها (به سبب پایین بودن تراکم راه در چین در مقایسه با دیگر کشورها)؛
- ۸) گسترش شرکت های سهامی با مشارکت خانوارها، به ویژه در زمینه ارتباطات و حمل و نقل؛
- ۹) گسترش مؤسسه های اقتصادی در شهرک ها و ایجاد شهرهای کوچک؛
- ۱۰) تعدیل دوباره نظام زمینداری؛
- ۱۱) جلوگیری از تبدیل شدن شهرهای بزرگ به مراکز عمده اشتغال نیروی انسانی؛
- ۱۲) ایجاد اشتغال برای کارگران مازاد شهری؛
- ۱۳) انتقال نیروی مازاد کشاورزی به دیگر بخش ها؛
- ۱۴) برپایی شرکت های تعاونی در شهر و روستا؛
- ۱۵) به کارگیری نیروی انسانی فراوان؛
- ۱۶) توسعه صنایع شهری هماهنگ با توسعه روستایی.
- در چارچوب این سیاست ها، برنامه ریزی شهری چین، شهرهای کوچک شامل شهرهای مرکز پنخ، شهرهای دارای نظام سازمانی (معمولاً مرکز صنایع دستی) و شهرهای بدون نظام سازمانی (معمولاً مرکز سازمان های حکومتی) دارای وظایفی به شرح زیر هستند (لانگورث، ۱۳۷۹: ۲۴۵):
- ۱) نقش توزیع کننده محصولات کشاورزی و جانبی روستاها و فروش محصولات صنعتی شهر به روستاها را به عهده دارند و در واقع گردش کالاها با آنهاست؛

۲) پایه صنایع محلی هستند و در واقع تولیدات صنعتی در شهرهای کوچک پایه اصلی اقتصاد روستایی است؛

۳) مکانی برای توسعه علم، تکنولوژی، آموزش، فرهنگ و تفریح در نواحی روستایی است؛

۴) وظیفه گسترش فرایند پیشرفت و شهرنشینی را در مناطق دورافتاده و عقب مانده به عهده دارند؛

۵) ایجاد شهرهای کوچک یکی از راه های کارساز برای جذب نیروی انسانی مازاد است. بدین سان جذب نیروی انسانی مازاد به صورت محلی در می آید.

در برنامه ریزی شهری در چین، آموزش های برنامه ریزی بیشتر بر محور مهندس فنی و معماری تکیه دارد و سیاست توسعه شهری بر اساس سرمایه گذاری های تولیدی تنظیم می گردد. از این رو کار اقتصاددانان از اعتبار بالایی برخوردار است و در ردیف اول اهمیت قرار می گیرد. زمانی که برنامه ریزان اقتصادی تصمیم به ایجاد کارخانه ای می گیرند محل کارخانه نیز در حوزه شهر تعیین می شود. سرمایه گذاری تنها کارخانه را در بر نمی گیرد بلکه بخشی از آن نیز به همراه ساختمان کارخانه، به سرمایه گذاری در ساختمان واحدهای مسکونی و ایجاد محلات جدید برای خانواده های کارگری و کارکنان کارخانه ها اختصاص می یابد (شکوئی، ۱۳۶۹: ۱۴۶).

در شهرهای چین، بیشتر واحدهای مسکونی به صورت بلوک های آپارتمانی ساخته شده است. منطقه واحدهای مسکونی بیشتر سنگفرش یا آسفالته است؛ با خیابان های درختکاری شده و پارک محله. ساختمان ها نیز ۲ طبقه تا ۵ طبقه است و با وجود محدودیت فضا، خانواده ها از وضع خود رضایت داشته اند. در دهه ۱۹۷۰ استانداردهای مربوط به فضای واحدهای مسکونی به بیش از ۶ متر افزایش یافت. در شهرهای چین، هر بلوک آپارتمانی، دارای فضای بازی کودکان با میزهای پینگ پنگ و دیگر وسایل تفریحی ورزشی است و در هر بخش از منطقه واحدهای مسکونی، یک مرکز ورزشی، کودکانستان، مدرسه ابتدایی، سالن غذاخوری و مغازه های فروش مواد خوراکی وجود دارد. در فروشگاه های مناطق مسکونی کالاهای اندکی برای فروش عرضه می شود، اما در بخش های مرکزی شهرها، کالاهای گوناگونی به فروش می رسد (تقوایی و تبریزی، ۱۳۸۴: ۱۷۵). کمیته های محلی که در محلات تشکیل شده است، علاوه بر وظایف رسمی و عرضه خدمات لازم، نیازمندی های والدین، سالمندان و افراد مریض را نیز برطرف می کنند. گاهی نیز مسائل مربوط به ایمنی، امنیتی و حتی وظایف پلیس را عهده دار می شوند (شکوئی، ۱۳۶۹: ۱۵۳).

نتیجه گیری

از دیدگاه ایدئولوژی سوسیالیسم، در روابط انسان و طبیعت، انسان کانون هستی به شمار می آید. با چنین نگرشی، طبیعت مورد بهره برداری قرار می گیرد. در چارچوب همین نگرش به وسیله طرح های مهندسی از طریق تغییر مسیر رودها و آبیاری مناطق خشک و نیمه خشک بر طبیعت مسلط می شود. به عبارتی در این ایدئولوژی اعتقاد بر این است که با کمک دولت و تکنولوژی می توان منابع محیطی را به صورت منطقی به خدمت گرفت.

از دیدگاه ایدئولوژی سوسیالیسم، شهر عرصه است از مبارزه طبقاتی و هدف بلافصل یک شهرساز عبارت است از حذف موانعی که موجب منافع نابرابر شهروندان در شهرها می گردد. به عبارتی در ذات شهر، عنصر تضاد نهفته است و این تضاد ذاتی نمادهای متفاوتی می تواند داشته باشد.

در این نگرش، که دغدغه عدالت وجود دارد، نظام برنامه ریزی متمرکز و از بالا به پایین برنامه ریزی سفت و قدرتمندانه دولت مرکزی با نگاه بخشی و غیر مشارکتی که به طور مشخص در دولت شوروی سابق یافت می شد از ویژگی های شهرهای قرار گرفته در این حوزه ایدئولوژیکی است.

همچنین با توجه به رهیافت های این تحقیق می توان به این نتیجه رسید که یک نگرش واحد در ارتباط با رابطه روستا و شهر مشاهده نمی گردد.

منابع

- ۱- احمدی پور، زهرا و احسان لشگری (۱۳۹۱)، برهمکنش فرآیندهای تاریخی و اقتصاد سیاسی شهر (مطالعه موردی: نظام شهری ایران پس از انقلاب مشروطه)، فصلنامه سپهر، دوره بیست و یکم، شماره ۸۱، بهار ۱۳۹۱، صص ۲۱-۱۵
- ۲- ادل، ماتیو (۱۳۷۵)، اقتصاد سیاسی شهری و منطقه ای، ترجمه فریبرز رئیس دانا، تهران، نشر قطره
- ۳- انایدی، گنورکی (۱۳۸۲)، شهر و پژوهش: شهرنشینی و شهرسازی در اروپای شرقی (دوران سوسیالیسم)، ترجمه محمد تقی زاده مطلق، فصلنامه جستارهای شهرسازی، شماره ۴، بهار ۱۳۸۲، صص ۵۳-۴۴
- ۴- اوستروفسکی، واتسلاف (۱۳۷۱)، شهرسازی معاصر از نخستین سرچشمه ها تا منشور آتن، ترجمه لادن اعتضادی، تهران، مرکز نشر دانشگاهی
- ۵- آشوری، داریوش (۱۳۹۴)، دانشنامه سیاسی، تهران، انتشارات مروارید
- ۶- باتامور، نام (۱۳۸۷)، حکومت و سیاست، ایدئولوژی های سیاسی معاصر، ترجمه علیرضا کاهه، تهران، انتشارات دفتر پژوهش و تاریخ انقلاب اسلامی
- ۷- بلانت، آلیسون و جین ویلس (۱۳۸۵)، دگراندیشی در فلسفه جغرافیا، ترجمه حسین حاتمی نژاد، تهران، انتشارات دانشگاه تهران
- ۸- پاپلی یزدی، محمدحسین و حسین رجبی سناجردی (۱۳۹۱)، نظریه های شهر و پیرامون، تهران، انتشارات سمت
- ۹- تقوایی، مسعود و نازنین تبریزی (۱۳۸۴)، مارکسیسم؛ شهر و برنامه ریزی شهری، ماهنامه اطلاعات سیاسی - اقتصادی، شماره ۲۱۲-۲۱۱، فروردین و اردیبهشت ۱۳۸۴، صص ۱۷۹-۱۶۸
- ۱۰- توحید فام، محمد (۱۳۸۱)، دولت و دموکراسی در عصر جهانی شدن، تهران، انتشارات روزبه
- ۱۱- حاتمی نژاد، حسین و ناصح عبدی (۱۳۸۶)، اقتصاد سیاسی و فضای شهری، ماهنامه اطلاعات سیاسی - اقتصادی، شماره ۲۳۸-۲۳۷، خرداد و تیر ۱۳۸۶، صص ۲۰۵-۱۹۶
- ۱۲- حاتمی نژاد، حسین و همکاران (۱۳۸۸)، اثرات برنامه ریزی متمرکز سوسیالیستی بر تحولات برنامه ریزی و الگوهای توسعه و عمران شهری در شوروی، فصلنامه علمی - پژوهشی جغرافیای انسانی، شماره ۲ (۱)، صص ۱۴-۱
- ۱۳- حافظ نیا، محمدرضا و همکاران (۱۳۹۱)، سیاست و فضا، مشهد، نشر پاپلی
- ۱۴- داداش پور، هاشم و همکاران (۱۳۹۴)، تبیین چارچوب مفهومی عدالت فضایی در برنامه ریزی شهری با محوریت مفهوم عدالت در مکتب اسلام، فصلنامه علمی - پژوهشی نقش جهان، شماره ۵-۱، بهار ۱۳۹۴، صص ۸۴-۷۵
- ۱۵- زیاری، کرامت الله (۱۳۷۸)، اصول و روشهای برنامه ریزی منطقه ای، انتشارات دانشگاه یزد
- ۱۶- ژلنیا، آنا (۱۳۹۶)، یادگیری استفاده از فضای عمومی: فضای شهری در سن پترزبورگ پس از فروپاشی شوروی، ترجمه محمد رشتیانی، نشریه اینترنتی نوسازی، سال هشتم، شماره ۴۱، اردیبهشت ۱۳۹۶، صص ۵۴-۴۱
- ۱۷- شکوئی، حسین (۱۳۶۵)، جغرافیای اجتماعی شهرها، تهران، انتشارات جهاد دانشگاهی
- ۱۸- شکوئی، حسین (۱۳۸۲)، فلسفه های محیطی و مکتب های جغرافیایی، تهران، مؤسسه جغرافیایی و کارتوگرافی گیتاشناسی
- ۱۹- شوای، فرانسوا (۱۳۸۸)، شهرسازی: تخیلات و واقعیات، ترجمه محسن حبیبی، تهران، دانشگاه تهران
- ۲۰- شورت، جان رنه (۱۳۹۰)، نظریه شهری ارزیابی انتقادی، ترجمه کرامت الهه زیاری و همکاران، تهران، انتشارات دانشگاه تهران

- طلوعی، محمد (۱۳۹۰)، فرهنگ جامع سیاسی، تهران، نشر علم
- ۲۱- عسکرزاده، محمدحسین و شهرزاد خادمی (۱۳۸۹)، مرگ تاریخ و جغرافیا در شهر سوسیالیستی، فصلنامه علمی- پژوهشی منظر، شماره ۲ (۶)، صص ۶۸-۷۰
- ۲۲- فرید، یدالله (۱۳۶۸)، جغرافیا و شهرشناسی، تبریز، انتشارات دانشگاه تبریز
- ۲۳- فکوهی، ناصر (۱۳۸۵)، انسان شناسی شهری، تهران، نشر نی
- ۲۴- کاپلان، دیوید اچ و همکاران (۱۳۹۱)، جغرافیای شهری، ترجمه حسین حاتمی نژاد و عبدالمطلب برات نیا، تهران، انتشارات سمت
- ۲۵- کوهکن، علیرضا (۱۳۸۷)، روند توسعه چین بعد از ۱۹۷۶، مجله ره آورد سیاسی، شماره ۲۰، صص ۶۲-۴۳
- ۲۶- لانگورث، جان دیبلو (۱۳۷۹)، توسعه روستایی چین با مقایسه های بین المللی، ترجمه مصطفی مهاجرانی، تهران، نشر مؤسسه پژوهش های برنامه ریزی و اقتصاد کشاورزی
- ۲۷- لی، می می (۱۳۹۶)، بازآفرینی شهری از طریق فضای عمومی؛ یک مطالعه موردی پیرامون میدان های شهر دالیان در چین، نشریه اینترنتی نوسازی، سال هشتم، شماره ۴۱، اردیبهشت ۱۳۹۶، صص ۳۹-۱
- ۲۸- مهدیزاده، جواد و همکاران (۱۳۹۲)، برنامه ریزی راهبردی توسعه شهری (تجربیات اخیر جهانی و جایگاه آن در ایران)، تهران، انتشارات آرمانشهر
- ۲۹- مینیاتور سجادی، آرمان (۱۳۹۳)، شهر و عدالت سوسیالیستی، فصلنامه هنر و تمدن شرق، سال دوم، شماره ۴، تابستان ۱۳۹۳، صص ۴۵-۳۸
- ۳۰- هاروی، دیوید (۱۳۹۲)، سرمایه داری کارخانه چند پارگی، ترجمه محمد حسن ضیاء توانا، مجله سیاسی- اقتصادی، شماره ۲۱۷، ۲۱۸، مهر و آبان ۱۳۸۴، صص ۱-۵-۱۰۰

- 31- Bertaud, A., Buckley, R. (1997), Cracow in the twenty first century: prince of Merchants? A city structure under the conflicting influence of land markets, Zoning Regulations and a Socialist Past, Budapest, Mimeo
- 32- Bertaud, A., Renaud, B. (1995), cities without land markets: location and land use in to socialist city, The World Bank, Policy Research Working Paper, No. 1477
- 33- Lin, G. C. S. (2002), The Growth and structural change of Chinese cities: a contextual and geographic analysis, Cities, 19(5), PP. 316-299
- 34- Scarpaci, J. L. (2000), on the transformatiob of socialist cities, Urban Geography, 21, 8
- 35- Tosics, I. (2004), determinants and consquences of spatial restructuring in post socialist cities, winds of change: Remaking post-communist cities, University of Illions, June 19-18